

سرگذشت آیه الله حاج سید محمد کاظم مرتضوی و دو فرزند روحانی اش

چکیده: مرحوم سید محمد کاظم مرتضوی کروی (۱۲۸۸ - ۱۳۶۶ق) پس از تحصیل در اصفهان به نجف اشرف مشرف شد و سپس به اصفهان بازگشت و در حدود سال ۱۳۳۵ق مقیم تهران شد و به تدریس و وعظ و ارشاد پرداخت. دو فرزند بزرگوارش مرحوم سید ابوالحسن و مرحوم حاج آقا کمال از بزرگان دینی و علمای بنام بودند. این مقاله به تدوین سرگذشت و احوال و خاطرات مرحوم کروی و دو فرزندش می پردازد.

یعد آیه الله السید محمد کاظم المرتضوی الکروی (۱۲۸۸. ۱۳۶۶ق) من أعلام عصره و علماء إصفهان حيث استقر فيه بعد إكمال التحصيل في النجف الأشرف وإصفهان ثم استقر في طهران واشتغل فيه بالتدريس والوعظ والإرشاد. وقد خلف نجلين هما: السيد أبو الحسن المرتضوي، والسيد الحاج آقا كمال المرتضوي من أعلام الدين و علماء العصر. تتكفل هذه المقالة بتدوين سيرة السيد محمد كاظم المرتضوي وأحواله وجمع المذكرات عنه وعن نجليه العالمين.

سرگذشت آية الله حاج سيد محمد كاظم مرتضوی و دو فرزند روحانی اش



بخش اول: آية الله حاج سيد محمد كاظم موسوی مرتضوی 'کَرَوَنی'
ولادت و وفات

آية الله حاج سيد محمد كاظم موسوی مرتضوی کَرَوَنی / کَرَوَنَدی، متولد ۱۲۸۸ ق در روستای اسفیدواجان (حدود ۵۰ کیلومتری غرب اصفهان و ۲۵ کیلومتری نجف آباد) است. امروزه این روستا با روستای همجوار آن (اران) مجموعاً «رضوانشهر» نامیده می شود. رضوانشهر اصفهان جزو فرمانداری تیران و کرون بخش رضوانیه، به حساب می آید. تیران و کرون هم بین شهرستان نجف آباد و فرمانداری فریدن و شهرستان داران واقع شده است. وی در مهرماه ۱۳۲۶ ش، مطابق ذی قعدة ۱۳۶۶ ق در تهران وفات کرد و در قم در یکی از بقعه های جنوبی قبرستان «بیات» به خاک سپرده شد. این قبرستان در جوار غربی حرم حضرت معصومه علیها السلام تقریباً روبروی پل آهنچی، کنار رودخانه و موازی صحن حضرت امام جواد علیه السلام، و موازی صحن مسجد اعظم قم، واقع شده است.

نیاکان

حاج سيد محمد كاظم، از ذریه میر سيد محمد میرلوحی موسوی سبزواری است که در عهد علامه مجلسی رحمته الله ساکن اصفهان بودند و به علی از جمله حمله محمود افغان، به اطراف پراکنده شدند.

در این جا مناسب است مختصری از فتنه افغان به قلم مرحوم استاد مصلح الدین مهدوی نقل شود. وی می نویسد:

یکی از صدها آثار شوم محاصره اصفهان ... و سرانجام سقوط این شهر و انقراض سلسله سلاطین صفوی - که خدمات آنان به اسلام و مذهب شیعه بر احدی پنهان نیست - متلاشی شدن حوزه علمیه اصفهان بود.

این حوزه علمیه که دو پست سال در این شهر مذهبی پا گرفته بود و هر روز پربارتر و شکوفاتر می شد و ده ها حکیم و صدها فیلسوف و ادیب و محدث و شاید هزاران مجتهد از آن برخاسته بود به دست اجانب ... متعصب، متلاشی و نابود گردید.

۱. ایشان عموی مادر این جانب و فرزندش حاج سيد ابوالحسن شوهر خاله بنده است. (مختاری)



بسیاری از علمای بزرگ در این حوزه، تدریس و تحصیل کرده‌اند، جناب شیخ بهایی، میرداماد، میرفندرسکی، محقق سبزواری، محقق خوانساری، میرزا رفیعا نائینی، علامتین مجلسین، اعقاب شهید ثانی، محدث جزائری، فاضل هندی و غیره در این مجمع علمی به تدریس فقه و اصول و تفسیر و حدیث و دیگر علوم اسلامی اشتغال داشتند و نام آوران طالب علم از گوشه و کنار مملکت برای کسب فیوضات علمی و معنوی در این پایگاه شرکت جسته بودند.

لیکن متأسفانه حمله... به اصفهان، این شیرازه را از هم گسیخت و هریک از علما و مجتهدین - که در این جریان کشته نشده بودند - جهت حفظ جان خود به گوشه و شهر و دیاری هجرت کردند. از باب مثال:

۱. اولاد سید احمد علوی عاملی یعنی نوادگان دختری میرداماد به سیده [= سده] و سپس نجف آباد منتقل گردیدند.

۲. اولاد ملا محمد اکمل به بهبهان و سپس کرمانشاه رفتند و اولاد اوبه آل آقا معروفند.

۳. سید جعفر موسوی به خوانسار رفت و در آنجا ساکن شد. یک رشته از اولاد او مجدداً به اصفهان آمدند، مثل آل صاحب روضات.

۴. از اعقاب جناب خلیفه سلطان، عده‌ای به قمشه هجرت کردند.

۵. اعقاب میرزا رفیعا نائینی به اردستان و زواره و برخی از روستاها پناهنده شدند.

۶. اولاد میرلوحی موسوی سبزواری در دهات اطراف اصفهان (درجه، قهدربجان و بلوک گزّون) پراکنده شدند.

باید متذکر بود که آن دسته از علما و بزرگانی که قبل از محاصره یا حین محاصره از اصفهان خارج شدند خود را به شهرهای دور رساندند و آنان که در اواخر محاصره و یا بعد از سقوط اصفهان هجرت کردند، [تنها] توانستند خود را به اطراف اصفهان از بلوک و روستاها برسانند و به جهت ناامنی راه‌ها و دیگر عوارض، قدرت رفتن به شهرهای دورتر را نیافتند.

با یک نظر اجمالی به تاریخ این دوره مطالبی اسفبار و شگفت‌انگیز بر ما روشن می‌شود و یکی از موجبات نکبت و سختی مردم رادر آن عهد و زمان روشن می‌سازد.

برخی از نقاطی که اعقاب میرلوحی موسوی سبزواری رفتند:

۱. محله حسین آباد، از اولادشان، حاج آقا سید جلال‌الدین طاهری امام جمعه اصفهان؛

۲. درجه، آیه الله آقا سید محمد باقر درجه‌ای و خاندان ایشان؛

۳. قهدربجان، آقا سید محمد هاشم قهدربجانی؛

۴. نجف آباد، آیه الله آقا سید محمد مدرّس نجف آبادی؛

۵. گزّون، آقا سید محمد کاظم مرتضوی^۲.

۲. اکنون حسین آباد و درجه متصل به شهر و جزو اصفهان گشته‌اند.

۳. یادداشت‌های منتشر نشده مرحوم سید مصلح‌الدین مهدوی؛ وفيات الأعلام،...؛ دانشمندان و بزرگان اصفهان،...؛ رجال اصفهان یا تذکرة القبور، ص ۱۷۸-۱۸۱، ذیل امامزاده اسماعیل.

«کرون یا کرون» - که امروزه، به آن جا، تیران و گزّون می‌گویند - منطقه‌ای است در استان اصفهان بین دو فرمانداری نجف آباد که در شرق آن است و فرمانداری فریدن که در غرب آن است، کرون در شمال رودخانه زاینده رود و شهرکرد واقع شده و مرکز فرمانداری آن شهر

البته ایشان قبلاً از اجدادش به کرون مهاجرت کرده اند.

مرحوم استاد جلال الدین همایی می نویسد:

اولین کسی از این سلسله که به لقب میرلوحی اشتهار یافت میر سید محمد^۴ نام داشت که در عهد شاه سلیمان و شاه سلطان حسین صفوی می زیست و با مجلسی اول و دوم معاصرو با ملا محمد باقر، مجلسی دوم معارض بود. و از تألیفاتش کتاب اربعین را دیده ام که سراپا تعریض و تعبیر به مجلسی است و شاید اصلاً کتاب را به همین منظور تألیف کرده بود!

میرلوحی را پسری بود به نام میر محمد هادی از معاصران مجلسی دوم که او نیز به تبع پدر و مسلک موروثی با مجلسی معارضه و اختلاف مشرب و سلیقه داشت و او را میرلوحی دوم لقب داده بودند. وفاتش در چهارم جمادی الآخره از سنه ۱۱۱۳ (هزار و یکصد و سیزده) قمری واقع شده و قبرش در ایوان شعیبا، جنب بقعه امامزاده اسماعیل است و روی سنگ لوحش «نوشته وفات مرحوم مغفور حضرت سیادت پناه علامی فهامی مجتهد الزمانی میر محمد هادی ابن سیادت پناه میرلوحی به تاریخ جمادی الثاني ۱۱۱۳»، و منزل او در حوالی مدرسه نیماورد بوده است.

قبر میرلوحی بزرگ بقعه مخروبه ای است در حدود قریه سلیمی کنار شمالی زاینده رود در حدود دو فرسخ سمت شرق اصفهان که داخل بلوک

تیران است.

۴. درباره زندگانی میر سید محمد میرلوحی و فرزندانش به منابع مربوط مراجعه شود از جمله: تاریخ اصفهان، جلال الدین همایی، به کوشش ماهدخت بانو همایی، ص ۵۳۳ به بعد، رجال اصفهان یا تذکره القبور، آخوند ملا عبد الکرم جزئی، ص ۱۷۹-۱۸۱.

کراج می شود. این بقعه در کنار صحرایی نزدیک جاده اصفهان به یزد واقع شده و به نام قبر میرلوحی معروف و زیارتگاه اهالی آن حدود است.

می گویند چون عادت به خواندن و حفظ الواح قبور داشت، او را میرلوحی لقب داده بودند.

نسب نامه میر محمد هادی میرلوحی کوچک را که مرحوم آقا سید محمد باقر درجه ای از اعقاب اوست در بعض مجامیع به صورت زیر یافته و تا کنون به تحقیق و تنقیح آن موفق نشده ام.

میر محمد هادی ابن میر سید محمد میرلوحی بن قاسم بن محمد بن مطهر نقیبی سبزواری بن ابراهیم بن حسین بن محمد بن حیدر بن طاهر بن حسین بن علی بن محمد اصغر بن علی بن عبد العزیز بن محمد بن عبد العزیز بن محمد بن علی بن حسین بن احمد بن اسحاق بن ابراهیم بن موسی ثانی بن ابراهیم اصغر بن امام موسی الکاظم علیه السلام.

حضرت کاظم علیه السلام علی المعروف در سنه ۱۲۸ متولد و در ۱۸۳ فوت شده اند و مطابق اصول انساب و سائط ما بین میرلوحی تا امام کافی به نظر می رسد. والله العالم.

سادات میرلوحی در قریه و قصبات اصفهان چند شعبه دارند. یک قسمت سادات بلوک گروون ساکن قریه اسفید و احان از این سلسله اند که مرحوم حاج سید محمد کاظم واعظ گرونی از ایشان است. در قریه فلاورجان و درب امامزاده لنجان و سیده ماربین هم از این سادات شعبی موجود است.

آقا سید محمد درجه ای معروف به بهلول ساکن مدرسه چهارباغ سلطانی که ایام پیش در مدرسه



نیامورد حجره داشت، هم از سادات میرلوحی درجه است. وی فرزند سید حسین ابن سید ابوالقاسم درجه ای است (آیة الله تعالی):^۵

شرح حال آقا سید محمد کاظم موسوی مرتضی

آقا سید محمد کاظم فرزند سید محمد حسین فرزند سید عبدالله موسوی اسفیدواجانی است. سید عبدالله در امامزاده عدنان، که بنا بر شهرت محلّی از قدیم الایام از اعقاب حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام است، در رضوانشهر اصفهان (اسفیدواجان سابق) مدفون شده است. پدرانش از عالمان محل بوده اند. وی در سنه ۱۲۸۸ ق در روستای اسفیدواجان (رضوانشهر کنونی) متولد شد و دروس ابتدایی را همان جا خواند و به دستور والدش حجة الاسلام حاج سید محمد حسین - که از بزرگترین عالمان آن قریه به شمار می آمد - در ۱۴ سالگی به اصفهان رفت و در مدرسه جدّه کوچک، ساکن شد و به تحصیل پرداخت.

اساتید

ادبیات را نزد استاد الأدباء آقا سید محمود دهکردی - که در تدریس مغنی و مطوّل کم نظیر بوده است - و نیز سایر اساتید ادبیات اصفهان خواند. دروس سطح فقه و اصول را نزد فقیه مدقق آقا میر محمد تقی مدرس، فرزند میر سید حسن مدرس، و شیخ الفقهاء آقا شیخ عبدالکریم جزی معروف به آخوند گزی^۶ و میرزا ابوالعالی کلباسی^۷ و... فرا گرفت.

۵. تاریخ اصفهان، سلسله سادات و مشجرات و مسطحات، أنساب و نسب امامزاده های اصفهان، جلال الدین همایی شیرازی اصفهانی، به کوشش ماهدخت بانو همایی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ص ۵۳۳-۵۳۵.

۶. شرح حال عالم جلیل القدر شیخ عبدالکریم جزی، ص ۶۰، ش ۷۳.

۷. مشاهیر مزار علامه ابوالعالی کلباسی، ص ۱۱۵ و ۱۵۴.

اساتید خارج فقه و اصولشان عبارت است از: آقا سید محمد تقی مدرس، آقا سید محمد باقر درجه ای - که از اعظم علمای عصر بوده است -؛ حاج شیخ محمد تقی آفانجفی؛ و در فلسفه و حکمت از عالم بزرگوار جهانگیر خان قشقایی و عارف ربانی ملا محمد کاشی معروف به آخوند کاشی - که هر دو از مفاخر دوران بوده اند - استفاده کردند.

آن مرحوم معتقد به معنویت فوق العاده ای برای آخوند کاشی بود و مکرر می فرمود: بسیاری از لطایف عرفانی و دقائق اخلاقی را از محضر آخوند فرا گرفتم.

ایشان پس از مدتی تحصیل در اصفهان، به نجف مشرف شد و از محضر حضرات آیات آقا سید محمد کاظم یزدی، آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، شیخ الشریعه اصفهانی و... بهره ها برد.

آقا سید کاظم مرتضوی پس از رسیدن به مدارج عالی علمی از نجف اشرف به اصفهان بازگشت و به تدریس و تعلیم و وعظ و ارشاد پرداخت، در اصفهان صدها نفر از طلاب در مدارس جدّه کوچک، چهار باغ و مسجد دار الشفا و مسجد سرخی و مراکز دیگر از محضرش استفاده می کردند.^۸

سپس در حدود سال ۱۳۳۵ ق برای زیارت به مشهد مشرف و در بازگشت از مشهد در تهران مقیم شد. در آن جا نیز علاوه بر تدریس فقه و اصول و تفسیر قرآن کریم، در تبلیغ معارف و امر به معروف و نهی از منکر اهتمام زیادی داشت و در این راه مجاهدت ها نموده و رنج های فراوان متحمل شد.

۸. رک: گنجینه دانشمندان، ج ۲، ص ۴۰۱-۴۰۴، ش ۲۷۱. در شرح حال آیه الله میر سید حسن مدرس هاشمی آمده: «... و سطح را نزد اعظم حوزه علمیه اصفهان همچون شیخ علی مدرس یزدی، سید محمد کاظم اسفیدواجانی... گذراند». (مزارات اصفهان، ص ۴۳ پانویشت).

در زمان رضاخان پهلوی روزهای را در گوشه زندان و سپس به اجبار در زاویه خانه به سر می برد و در آن دوران که علما مهجور و منزوی شدند، با تشکیل جلسات تفسیر در مجالس خصوصی و مخفی، مردم را به اصول و فروع دین و احکام آشنایی ساخت و در سنوات اخیر عمر تنها به تفسیر قرآن می پرداخت. به عقیده کثیری از دانشمندان، وی در عصر خود در دانش تفسیر و تحقیق در معانی آیات، کم نظیر بود.

آن مرحوم علاوه بر مهارت در فقه و اصول و ادبیات و تفسیر، در دانش طب و نیز علوم غریبه و خواص ادویه مفیده و مرگبه و کیفیت ترکیب آنها و ساختن برخی داروها و معجون ها و درمان بعضی امراض صعب العلاج مهارت هایی داشت و به نتایجی رسید، و معالجات ایشان زبانزد عده ای از اهالی تهران و اصفهان بود.^۹

در کتاب گزیده دانشوران و رجال اصفهان درباره ایشان چنین آمده است:

فاضل و دانشمند و محدث جلیل معاصر است. اصل ایشان از تیران و کرونند است. در عنفوان جوانی به شهر آمده و در خدمت استادان وقت، تحصیلات فنون عقلیه و نقلیه خود را به کمال رسانید. سپس برای درک فیض مقام ارشاد خلاق به منبر رفته و شغل موعظه را اختیار نموده، از عناوین خطرناک روحانی که پرده های مراحل سیر و سلوک است استعفا داده و در کمال قناعت به مراحل زندگی در شغل مزبور روزگار گذرانید. و در ضمن در روزی چند ساعتی از برای خود خلوت اختیار نموده و در پی استکشافات علوم غریبه و علم

۹. رک: گنجینه دانشمندان، ج ۲، ص ۴۰۱-۴۰۴، نوشته های فرزندان حاج آقا سید ابوالحسن و حاج آقا کمال و نیز یادداشت های منتشر نشده استاد مصلح الدین مهدوی اصفهانی.

صنعت تبدیل ماهیت فلزی برآمد، و تا درجه ای در این کار نیز موفقیت حاصل نمود ولی بروفق مراد حاصل نگشت... . بالجمله، مشاراً الیه صاحب عنوان سفری از اصفهان به ارض اقدس رضوی حرکت نموده و در مراجعت در تهران توقف فرمود. جمعی استفاده از وجودش را مغتنم شمرده تقاضای توقف نمودند. ایشان هم مسألت آنها را پذیرفته، الحال قرب چهارده سال است در تهران به افاده مشغول است، و شغل منبری را نیز ترک نموده و فقط به تفسیر قرآن اکتفا نموده، جمعی از خدمتش در این خصوص استفاده می نمایند، و در کمال آسایش زندگی خود را به پایان می برد.

و از ایشان دو فرزند در رشته تحصیلات اشتغال دارند؛ ارشد آنها: آقا سید ابوالحسن از فضلاء اصفهان به شمار می رود، و تا زمانی که شغل موعظه و روضه از طرف مصادر امور جلوگیری نشده بود در ضمن تحصیلات خود به رویه والد ماجد خود معمول می داشت، ولی سپس فقط به تحصیلات دینی روزگار خود را به سر می برد، و در مدرسه صدر به افاده و استفاده مشغول است.^{۱۰}

و سید دانشمند هم عصر الحال قرب شصت سال از

۱۰. وی در اصفهان نزد پدر دانشمند خود و سایر اساتید تحصیل کرده، اجازه روایت و اجتهاد دریافت نمود. در تهران نیز از محضر فیلسوف بزرگ میرزا طاهر تنکابنی بهره برد. او در تفسیر قرآن و علوم غریبه و جفر تسلط داشت و تفسیر منهج الصادقین مولی فتح الله کاشانی را با تصحیح و تحقیق شایسته درده جلد به چاپ رساند. وی در صبح روز جمعه ۲۸ ذی قعدة ۱۴۰۲ ق در تهران وفات یافت و در یکی از بقعه های قبرستان باغ بهشت رویروی مزار علی بن جعفر قم مدفون گردید. برادرش سید کمال الدین مرتضوی از اعلام تهران نیز در ۱۲ ربیع الاول ۱۴۱۵ ق (۳۰ مرداد ۱۳۷۳) در ۷۹ سالگی در تهران درگذشت و پس از تشییع، در دالان شرقی صحن حضرت معصومه (علیها السلام) به خاک سپرده شد. رک: جمع پریشان، ج ۱، ص ۲۷۰.



مراحل عمر را گذرانیده.^{۱۰}

سید مصلح الدین مهدوی می نویسد:

حاج سید محمدکاظم مرتضوی کروی فرزند سید حسین بن سید عبدالله، عالم جلیل و محدث بی بدیل، فقیه ادیب مفسر متکلم، از مفاخر علمی عصر حاضر، در اصفهان و تهران و نجف اشرف تحصیل نموده، به اصفهان مهاجرت کرده و پس از سالها به تهران منتقل شده و تا آخر عمر در آن شهر به وعظ و ارشاد و تفسیر پرداخته، جلسه تفسیر قرآن ایشان از هر حیث ممتاز بوده و عده ای زیاد از فضلا از آن مستفید می شدند.

در ذی قعدة سال ۱۳۶۷ [کذا، صحیح ۱۳۶۶] به سرت متجاوز از هفتاد و پنج سالگی در تهران وفات یافته و در قم مدفون شد.^{۱۱}

استعمار انگلستان رضاخان را بر ایران مسلط کرد. هنگامی که سلطه اش مستحکم شد از برای مجالس دینی، منبر و روضه جلوگیری کرد.

حاج سید کاظم و نیز فرزندش حاج سید ابوالحسن، هر دو اهل خطابه و منبر بودند ولی با ممنوع شدن مجالس روضه، منبرها نیز تعطیل شد. در آن ایام ایشان به تدریس و جلسات تفسیر - به عنوان درس قرآن - پرداختند.

ایشان شش فرزند داشت، پنج پسر و یک دختر به نام مرضیه. دو نفر از پسرانش (حاج سید ابوالحسن و حاج آقا کمال) در تهران در کسوت روحانیت به ترویج معارف اسلامی می پرداختند. حاج سید ابوالحسن و حاج سید یحیی از همسر اول او بودند که از بستگان ایشان بود و سایر فرزندان

۱۱. گزیده دانشوران و رجال اصفهان و زندگی نامه خودنوشت مؤلف، سید محمد مبارکه ای، ص ۲۱۴-۲۱۶.

۱۲. دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۱، ص ۵۵۷-۵۵۸.

از همسران اصفهانی و تهرانی ایشانند.^{۱۲}

برادرانش عبارتند از حاج سید محسن مرتضوی^{۱۳}، حاج سید محمد مرتضوی، آقا سید اسماعیل مرتضوی و حاج سید محمود مرتضوی، که محل سکونتشان رضوانشهر اصفهان بود و اکنون فرزندانشان برخی در همان جا و بعضی در سایر شهرها به سر می برند.

طبق نوشته استاد مصلح الدین مهدوی که تاریخ هجرت به تهران را ۱۳۴۵ نوشته، حدود ۲۱ سال آخر عمرشان را در تهران بوده اند^{۱۴} ولی طبق نوشته فرزندشان حاج آقا کمال مرتضوی، پس از حدود ۳۵ سال اقامت در تهران وفات کردند.

جنازه وی پس از تشییع و تجلیل و افر به قم منتقل و در جوار حرم مطهر در قسمت جنوبی قبرستان بیات دفن شد و همان شب از طرف مرحوم آیه الله بروجردی رحمته الله در مدرسه فیضیه مجلس ترحیم باشکوهی برگزار شد و تا مدتها در تهران، اصفهان، نجف اشرف و... مجالس فاتحه زیادی برایشان برپا می شد.^{۱۵}

تعبیر آیه الله نجفی مرعشی رحمته الله

استاد رضا مختاری می نویسد:

در حدود سال ۱۳۶۲ ش خدمت حضرت آیه الله مرعشی (طاب ثراه) رسیدم ... از این جانب - که طلبه ای غیر معمم بودم - سؤالاتی کرد و وقتی مطلع شد که مرحوم آیه الله سید محمدکاظم مرتضوی عموی مادر من است، مرا خیلی تحویل گرفت و از

۱۳. یادداشت های منتشر نشده استاد مصلح الدین مهدوی اصفهانی رحمته الله و رک. دانشمندان و بزرگان اصفهان، سید مصلح الدین مهدوی، ج ۱، ص ۳۶۷-۳۷۲.

۱۴. جد مادری این جانب. (مختاری)

۱۵. یادداشت های منتشر نشده استاد مصلح الدین مهدوی اصفهانی رحمته الله.

۱۶. گنجینه دانشمندان، محمد رازی، ج ۲، ص ۴۰۳.

فرزند آیة الله حاج سید محمد کاظم، متولد حدود ۱۳۲۰ ق در اصفید و اجان (= رضوان شهر فعلی) اصفهان و متوفای صبح جمعه ۲۸ ذی قعدہ ۱۴۰۲ در تهران و مدفون در قم، در یکی از مقبرہ های باغ بہشت، در جوار مزار علی بن جعفر علیہ السلام و گلزار شہدا.

عمدہ درس و اشتغالات علمی وی در حوزہ علمیه اصفهان و تهران و نجف اشرف بوده است، برخی اساتیدشان از این قرارند:

۱. پدرشان آیة الله حاج سید کاظم مرتضوی کروی؛ و حضرات آیات:

۲. شیخ احمد بیدآبادی؛ ۳. حاج میر محمد صادق مدرس خاتون آبادی؛ ۴. حاج میرزا ابوالہدی کلہاسی؛ ۵. شیخ محمد علی فتحی دزفولی؛ ۶. حاج شیخ علی مدرس؛ ۷. آقا سید محمد نجف آبادی؛ ۸. آقا سید علی نجف آبادی.

حاج سید ابوالحسن، از برخی از اساتیدش در اصفهان، بہ اخذ اجازه روایت و اجتہاد نائل گردید، از آن جملہ حضرات آیات: آخوند ملا محمد حسین فشارکی، شیخ محمد رضا ابوالمجد مسجد شاهی و آقا سید محمد نجف آبادی.

سپس ہمین اجازات را علمای بزرگوار حوزہ های علمیہ قم و نجف اشرف تأیید و تنفیذ نموده و توشیح کردہ اند. از آن جملہ: حضرات آیات: ۱. آقا سید ابوالحسن اصفہانی؛ ۲. آقا ضیاء الدین عراقی؛ ۳. حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی.

آن مرحوم از عہدہ ای از علما و مراجع اجازه امور حسبیہ داشت؛ از جملہ حضرات آیات: ۱. حاج آقا حسین بروجردی؛

ایشان بسیار تمجید کرد و فرمود: «من در تهران از منبرہای ایشان استفادہ می کردم». سپس مطلبی شیرین را از یکی از منبرہای ایشان نقل کرد و...^{۱۷}

آقا سید کاظم استاد مرحوم جلال الدین ہمای در ادبیات عرب بودہ^{۱۸}، از این رو آقای ہمای در رثا و مادہ تاریخ وفات ایشان، سرودہ است:

حاج سید محمد کاظم
آیة الله واعظ مشہور

آن کہ چون وی مفسر قرآن
دیر پروردہ امتداد دُہور

گاہ در وعظ و گاہ در تدریس
عمر بگذشت از سنین و شہور

داشت ہفتاد سال ہمت و عزم
جملہ در راہ علم و دین مقصور

چون بہ جنت سرای پای نہاد
دست افشان از این سرای غرور

﴿ارجعی﴾ چون شنید، زد لبیک
بر درِ حی کردگارِ غفور

خواستم سال فوت او ز سنا
گفت: شمس طلب کن از «مغفور»^{۱۹}

(مغفور = ۱۳۲۶ ش)

بخش دوم: آیة الله حاج سید
ابوالحسن موسوی مرتضوی گرونی^{۲۰}

۱۷. جمع پریشان، ج ۱، ص ۲۷۰.

۱۸. رک: ہمای معرفت، ص ۳۳؛ بوستان معرفت، ج ۴، ص ۳۱۸.

۱۹. کارنامہ ہمای، ص ۵۷.

۲۰. منبع عمدہ این مطالب، بہ جز معاشرت با آن مرحوم و شنیدہ ها، از

فامیل، یادداشت های منتشرنشده مؤرخ مشہور آقا سید مصلح الدین مہدوی اصفہانی است کہ بنا بہ درخواست دوست خود مرحوم حاج آقا رضا عمادزادہ اصفہانی، نوشته است.

۲۱. مشاہیر مزار علامہ کلہاسی، ص ۱۱۵.



۲. آقا سید عبدالهادی شیرازی؛ ۳. آقا سید محسن حکیم؛
۴. آقا سید ابوالقاسم خویی.

نیز آن مرحوم در نجف اشرف در محضر آیه الله آقا سید محسن حکیم و دیگران و در تهران نزد امثال آیه الله میرزا طاهر تنکابنی کسب فیض کرده است.

وی ساکن اصفهان بود و چون پدر به تهران مهاجرت کرد، فرزندان نیز به تهران منتقل شدند.^{۳۲}

حاج سید ابوالحسن عالمی وارسته، زاهد و عابد بود، به جز درس و بحث و مطالعه و پژوهش، در عرصه اجتماعی بیشتر به وعظ و ارشاد مردم، توجه به امور معنوی و اخلاقی جامعه، تربیت نفوس و مخصوصاً به خطابه و منبری پرداخت. در علم جغرافیه و اعداد و علوم غریبه نیز استاد بود.^{۳۳}

در آغاز جوانی، در اصفهان و سپس عمدتاً در تهران، منبر می رفت ولی به شهرهای دیگر نیز جهت زیارت، صله ارحام و منبر مسافرت می کرد و با شخصیت های خیر یا عالمان بلاد مراوده داشت. مرحوم حاج آقا رضا عمادزاده اصفهانی می گوید:

البته چیزی که شکر آن رانی توانم به جای آورم این است که رفقا و مربی های بی نظیر روحانی، با نظری بلند و بی شائبه مادی، نصیب من گشته و از انقباس قدسی آنها بهره مند شده و به حقایق پی برده ام.

یکی از آنها که نمی توانم نام ببرم، مرحوم آیه الله آقای حاج سید ابوالحسن مرتضوی اصفهانی می باشد که عالمی ربّانی و عامل کم نظیر بی هوایی بود که حدود ۴۰ سال، قبل از رفتن به تهران با ایشان دوست

۳۲. خاطره ای در سال ۱۳۶۰ ق درباره رفاقت با آیه الله سید محمود طالقانی و شرکت در برخی مجالس دارد که در آینده نقل می شود.

۳۳. اعلام اصفهان، ص ۲۹۵.

بودم و بعد از تهران رفتن هم ایشان هر ساله حدود یک ماه به منزل ما [در اصفهان] تشریف می آوردند و از انقباس ایشان، این عاصی و هم سایرین رفقا و دوستان از علما، بهره ها می بردیم.^{۳۴}

خاطره ای از مبارزه با بی حجابی

عموزاده وی حاج سید علی نقی مرتضوی، از زبان او چنین نقل می کرد:

یک بار در تهران وقتی منبر بودم، دیدم چند نفری که از سر و وضعشان پیدا بود اهل روضه و حسینیه و هیئت نبودند، یک دفعه با هم وارد مجلس شدند و گوشه ای نشستند، من قدری نگران شدم و با خود گفتم نکند این افراد قصد بدی داشته یا از جایی برای هدفی آمده اند؟!

منبر که پایان یافت، دور مرا گرفتند و شروع کردند به قدردانی و تشکر و احترام. من که آنان را نمی شناختم، در فکر بودم که علت تکریم آنان چیست، ناگاه گفتند: شما چه سخن و نصیحتی به همسران ما گفتی که کاملاً چادری و متعهد شدند؟ ما هر چه تلاش کردیم تأثیر نداشت. فهمیدم آنان از بستگان برخی بی حجابها بودند که با آنها سخن گفته بودم و هدایت شده بودند. از جمله به یکی از خانم های بی حجاب گفته بودم:

اگر یک شخص کاملاً گرسنه را ناظر بر طعام خوشمزه، نگه داری و از صبح تا شام او را بزنی که نخورد، ظلم نکرده ای؟ پرسید: این ظلم بزرگی است ولی به من چه ربطی دارد. گفتم: کار شما عیناً نسبت به جوانانی که در اوج شهوتند و ناظر به آرایش های شما، و از طرفی نمی توانند به وصال شما برسند، همین است؛ چه ستمی از این بالاتر؟! همین موعظه ها باعث شد که به فکر فرو رفته و تغییر روش

۳۴. یادنامه مرحوم حاج آقا رضا عمادزاده، ص ۲۱۲.

دهند و با حجاب شوند و آن شب بستگان شان برای قدردانی و تشکر نزد من آمده بودند.

فضایل و سیره حاج سید ابوالحسن

در یادداشت های منتشر نشده مرحوم سید مصلح الدین مهدوی آمده است:

۱. وی در امور شرعی و مصرف وجوه شرعی بسیار اهل احتیاط بود به گونه ای که گاهی به حدّ وسواس می رسید.

در اصفهان، منزل مسکونی نداشت، یکی از مردم نیکوکار به وسیله مرحوم حاج ملا حسینعلی صدیقین - وکیل تامّ الاختیار مرحوم آیۃ اللہ آقا سید ابوالحسن اصفهانی - خواست منزلی برای ایشان از محلّ سهم سادات بخرد.

خانه گزینش و دیده و پسندیده و قیمتش نیز معین شد. مرحوم آقا سید ابوالحسن شخصاً معماری را برای تعیین قیمت برد و آن معمار دوم خانه را به مبلغ پانصد تومان کمتر از قیمت معین شده قیمت کرد.

به همین جهت مرحوم مرتضوی راضی نشد که خانه را به نام او بخرد؛ زیرا - به تصوّر او - پانصد تومان به ضرر سادات می شد. این دقت ها یک درس عملی است که یک عالم متدین به همگان می آموزد که نباید بدون احتیاط و احتساب، در وجوه شرعی تصرف کرد.

۲. وی از سال ۱۳۱۳ ش در اصفهان منبر می رفت و به تبلیغ و خطابه می پرداخت، همچنین در تهران به تدریس تفسیر و... نیز می پرداخت. وی در امر ولایت ائمّه معصومین علیهم السلام متصلّب و متعصّب بود و با کسانی که از طریق ولایت منحرف بودند،

علناً مخالفت می کرد و در مجالس خصوصی و عمومی علیه آنان سخن می گفت.

۳. اساتید خود را محترم می شمرد و همیشه نام آنها را با کمال احترام و تکریم یاد می نمود و از همین جهت، برای اولاد آنان، خیلی احترام قائل بود، از آن جمله اند:

حجة الاسلام حاج آقا محمد کلباسی از ائمه جماعات و مدرسان حوزه علمیه اصفهان، از آن نظر که فرزند استادش مرحوم آیۃ اللہ حاج میرزا ابوالهدی کلباسی بود.

و دانشمند محترم، فاضل ارجمند، جناب حاج آقا حسین مدرس نجف آبادی را که از صاحب منصبان ارشد اداره آموزش و پرورش اصفهان و فردی محترم و متعهد و مسلمان واقعی و پای بند اصول اخلاقی و دینی است، به دلیل آن که فرزند [استادش] آیۃ اللہ آقا سید محمد مدرس نجف آبادی است، بیش از حدّ دوست می داشت و احترام می کرد.

۴. در دوستی و رفاقت، بسیار صمیمی و با وفا بود. هیچ گاه دوستان قدیمی و هم حوزه ای خود را فراموش نمی کرد. در تهران مرتّب از مرحوم سیّد محمود احمدی - که در شهرداری مشغول بود - احوال پرسی می کرد.

هر وقت به اصفهان می آمد حتماً به دیدار آشنایان و بستگان می رفت. از آن جمله است: سفر به فلاورجان و دیدار با مرحوم حاج امیر آقا فلاورجانی که از فضلا و علما و شاگردان مرحوم حاج میر محمد صادق خاتون آبادی است...^{۲۵}

۲۵. یادداشت های منتشر نشده استاد سید مصلح الدین مهدوی.



نویسنده گوید: تا زمانی که همسر اولش حاجیه خانم خدیجه بیگم مرتضوی فرزند حاج سید محسن مرتضوی - عموی حاج سید ابوالحسن - زنده بود، هر ساله به اسفیدواجان می آمد و معمولاً در سفرها منبر و افاضاتی داشت. ولی پس از رحلت همسرشان - که عمر کوتاهی هم - داشت، کمتر می آمد.

این جانب مکرراً و بارها بر فراز منبر، در منزل مرحوم حاج سید حسین مرتضوی فرزند ارشد حاج سید محسن، واقع در شرق امامزاده رضوانشهر و نیز در امامزاده مشاهده می کردم.

گفتنی است، ساختمان امامزاده تا پیش از دهه ۱۳۴۰ ش، قدیمی و خشت و گلی بود و در اطرافش بناهایی شبیه کاروان سرا و محل استراحت مسافران وجود داشت. این بنا به همت حاج سید ابوالحسن مرتضوی، و با کمک برخی افراد خیر، از غیر وجوه شرعی در اواخر دهه ۴۰ ش، نوسازی و سپس مجدداً در دهه ۱۳۸۰ ش بازسازی شد.

«اسفیدواجان» سابق، زادگاه سید ابوالحسن مرتضوی است و سادات رضوی که در اران - همجوار اسفیدواجان - بودند و اکنون، علاوه بر اران، در تهران و قم و... نیز ساکن شده اند، با سادات مرتضوی از یک خانواده و عموزاده اند.

چند خاطره^{۲۶}

الف) تشرف به خدمت یکی از اولیاء الله
آقا سید ابوالحسن نقل می کرد:

حدود سال ۱۳۱۵ ش که مسأله رفع حجاب مطرح شده بود و مأموران از خدایی خبر [رضا شاه] در نهایت شدت مزاحم زنان مسلمان بودند و چادر و روسری آنها را پاره کرده و به زنان متدین که حجاب را از دستورها و احکام اسلام می دانستند اهانت

۲۶ برگرفته از یادداشت های استاد مصلح الدین مهدوی اصفهانی.

می کردند. من در محله در دشت [اصفهان] منزل داشتم و عیالم که دختر عمویم بود^{۲۷} بیمار و لازم بود که او را نزد طبیب ببرم - او با حجاب بود و من عمامه داشتم و هر دو از نظر حکومت وقت، مجرم بودیم.

صبح یکی از روزها اجباراً وی را با خود همراه کردم که نزد طبیب ببرم. با کمال ترس و وحشت و خوف از هر نوع پیش آمد سوء و در هوای سرد به سمت مسجد جامع می رفتم. نزدیکی های امامزاده شورا^{۲۸} در کوچه امامزاده، پاسبانی را دیدم و برای دفع شر او به حضرت امام زمان (علیه السلام) متوسل شدم.

او یا اصلاً متوجه نشد، یا تعجیل داشت و در پی کاری می رفت یا از طینت پاکش، متعرض نشد یا خدا چشم او را در آن موقع کور گردانید و ما رانید.

در هر حال، مضطرب و پریشان بودیم. در همین موقع جوان خوش اندامی را در لباس ساربانان دیدم که از بازارچه در دشت به سمت ما می آمد. چون نزدیک رسید سلام و احوالپرسی کرد و ما را دلداری داد و گفت: «این اوضاع پایدار نخواهد ماند شما خود و عقاید خود را نگهدارید و از توسل به اولیای حق غافل نشوید». سخن او چنان در من اثر کرد که دیگر با همه سختی های زمانه، مقاومت کردم و در هر

۲۷ وی خاله این جانب (مختاری) مرحوم حاجیه خدیجه بیگم مرتضوی متولد ۱۲۹۹ ش و متوفای ۱۳۴۰ ش (= ۲۸ ربیع الاول ۱۳۸۰ ق و مدفون در قم، قبرستان نو، نزدیک قبر رسول ترک) است و پدرش حاج سید محسن مرتضوی متوفای ۱۳۷۵ ق = ۱۳۳۵ ش نیز در قسمت آخر همان قبرستان پس از مقبره ملا کاظم ساروقی فراهانی حافظ قرآن، به خاک سپرده شده است.

۲۸ امامزاده شورا در اصفهان بین خیابان عبدالرزاق و خیابان ابن سینا نزدیک مسجد جمعه و کوچه بابا سنگی واقع شده است.

ابوالحسن فرمودند:

در نجف اشرف در خدمت ایشان از مبنای فقهی این مسأله پرسیدم. ایشان اصل طهارت اشیاء و عسرو حرج را دلیل حکم فرمودند و ضمناً بیان داشتند که در حال حاضر مسلمین با آنان اختلاط و معاشرت دارند، اجتناب از رفت و آمد و آمیزش با آنان، تقریباً غیر مقدور است. بنابراین باید آنان را پاک دانست... و در این باره مطالبی فرمودند و من اشکالاتی به نظرم رسید که گفتم و تمام آنها را حضرت آیۃ اللہ با کمال دقت گوش دادند و جواب فرمودند. (البته مرحوم آقا سید ابوالحسن تا آخر عمر بر عقیدہ خود - نجاست آنان - باقی بودند).

(د) توّسل به ذیل عنایت حضرت بقیۃ اللہ الأعظم عجل اللہ تعالیٰ فرجه الشریف همسر اول ایشان دختر عمویشان بود که زنی صالح و پاکدامن بود و همانند عموم مردم روستاها سادہ و بی آرایش و صادق و خوش باور و کم معاشرت. آقا سید ابوالحسن می گفتند:

در سفر اول حج، با همسر من مشرف شده بودم، پس از طواف، ایشان را گم کردم و هر چه در بین جمعیت تفحص کردم وی را نیافتم. مأیوس شدم و برای سعی، به مَسعی رفتم و در بین راه صفا و مروہ دریای یک ستون متحیر و سرگردان نشستم و راه چارہ را بر خود از هر جهت بسته دیدم و متوسل به ذیل عنایت غوث عالم وجود، حضرت صاحب الزمان عجل اللہ تعالیٰ فرجه الشریف شدم و از ایشان استمداد کردم و با حالت اضطراب و بیچارگی همسر خود را از ایشان خواستم.

در این موقع جوانی را که تا آن موقع نہ اورا دیدہ بودم و نہ می شناختم، به اتفاق عیال آمد و بہ عیال گفت: «این شوهر شما» و بدون آن کہ دیگر سخنی بگوید رفت.

حال مطمئن بودم کہ وضع عوض خواهد شد. تا آن کہ جنگ جهانی دوم پیش آمد و رضا خان را با آن وضع خفت بار از ایران بیرون کردند و پسرش را روی کار آوردند و اوضاع تا مدتی بہ نفع مسلمانان جریان یافت. زنہا از قید بی حجابی آزاد شدند و صاحبان لباس روحانیت با خاطر نسبتاً آسودہ بہ وظایف تبلیغ و ارشاد مشغول شدند. والحمد للہ.^{۲۹}

(ب) خواب دیدن حضرت امام رضا عجل اللہ تعالیٰ فرجه الشریف

حاج سید ابوالحسن فرمودند:

سالہا آرزو داشتم قبر حضرت امام رضا عجل اللہ تعالیٰ فرجه الشریف را زیارت کنم و جمال مبارک ایشان را در عالم رؤیا مشاہدہ نمایم. در یکی از سفرہا بہ مشهد مقدّس در حرم مطہر عرض حاجت کردہ و خواہان دیدار آن بزرگوار در عالم خواب شدم. تا اینکہ یک شب بعد از دعا و استعاثہ بہ خواب رفتم. در عالم رؤیا بہ نظرم رسید کہ در پشت بامِ منزل نشسته ام. ناگہان حضرت رضا عجل اللہ تعالیٰ فرجه الشریف از پلہ های بام بالا آمدند و چون چشم من بہ جمال مبارک ایشان افتاد تبسم نمودند و گویا مطلبی فرمودند (ظاهراً مرحوم آقا سید ابوالحسن نمی خواستند مطالبی را کہ با آن حضرت گفتگو کردہ بودند را نقل کنند): حضرتش صورتی نورانی، عمامہ ای متوسط بہ رنگ سبز، قدی میانہ، محاسنی بہ اندازہ داشتند و ما بین دندان ها کمی گشادہ بود و بعداً کہ عکس قلمی آن حضرت را در موزہ آستان مبارک دیدم کاملاً با آن یکسان بود.

(ج) مسأله طہارت اہل کتاب

یکی از فتاویٰ مرحوم آیۃ اللہ حاج سید محسن طباطبائی حکیم، طہارت اہل کتاب بود. مرحوم حاج سید

۲۹. از مکتوبات سید مصلح الدین مہدوی اصفہانی.



از مخدّره، حالش را پرسیدم، گفت: وقتی که در جمعیت، شما را گم کردم و بیچاره شدم، به هر طرف دویدم و راه به جایی نبردم، نه زبان کسی را می فهمیدم و نه کسی زبان مرا می فهمید. خسته شدم و ناچار گوشه‌ای نشستم و متوسّل به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیه شدم. آقای بزرگوار را دیدم که جلو آمدند و از من احوال پرسید و این جوان را که از طواف فارغ شده بود صدا زدند و به او فرمودند: «این عیال سید ابوالحسن است و شوهرش او را گم کرده و الآن در ما بین صفا و مروه پای ستون چندم - شماره ستون را گفتند و من فراموش کرده‌ام - نشسته و از ما عیالش را خواسته است، این زن را به او برسان» و تشریف بردند.

من نیز بدون چون و چرا دنبال او به راه افتادم و این جا او مرا به شمار سانسید و اکنون در این فکر هستم که چطور زبان من بسته شد و سخنی با ایشان نگفتم و بدون این که این جوان را بشناسم دنبال او آمدم. پس از چندین سال یک روز در تهران، در سبزه میدان به همان جوان برخورد کردم، نزد او رفته سؤال و احوال پرسیدم و موضوع گم شدن عیالم را عنوان کردم و از او و از حال خودش و آن آقای بزرگوار، جويا شدم. در جوابم گفت: «آقا شما عیالتان را گم کرده بودید، به من فرمودند که او را به شما برسانم و اطاعت امر کردم. دیگر به جزئیات آن کار نداشته باشید» و خدا حافظی کرد و رفت.^{۳۰}

چند خاطره از بیان آیه الله شبیری زنجانى
(مدّ ظلّه):

۳۰. این چند خاطره، برگرفته از یادداشت‌های منتشر نشده استاد مهدوی اصفهانی است.

احترام و خدمات علامه مجلسی رحمته الله

حاج سید ابوالحسن مرتضوی نقل کرد: در سال‌های اولی که به تهران منتقل شده بودم (حدود سال ۱۳۶۰ ق) مصادف با دورانی بود که شریعت سنگجی در تهران، عنوان و شهرت زیادی یافته بود و حرف‌ها و عقاید تازه او نقل مجالس شده بود و عده‌ای از اوستائش، و جمع کثیری از علما و مؤمنین در اطراف حرف‌ها، و عقاید تازه او مطالبی می‌گفتند.

من از آقای شیخ محمود خلیلی^{۳۱} شنیدم: آقای سید ابوالحسن مرتضوی اصفهانی^{۳۲} از علمای تهران و مورد وثوق و ارادت علما و به درستی معروف بود. آقای حاج آقا تقی قمی، فرزند مرحوم آیه الله حاج آقا حسین قمی، از ایشان پرسید: شنیده‌ام شما درباره شریعت سنگجی جریانی دارید؛ می‌خواستم از خود شما بشنوم.

آسید ابوالحسن گفت: من با آسید محمود طالقانی رفیق بودم. ایشان پای منبر شریعت سنگجی می‌رفت. آسید محمود اصرار داشت که من نیز پای منبر شریعت بروم. آسید ابوالحسن ولایتی بود و نمی‌خواست در جلسه شریعت شرکت کند، ولی آسید محمود خیلی اصرار کرد که یک مرتبه شما بیا و ببین، یک مرتبه رفتن که ضرر ندارد. پدر آسید ابوالحسن (آسید محمد کاظم گرونی اصفهانی) هم در مسائل ولایت خیلی شدید بود و اصلاً اجازه نمی‌داد که آسید ابوالحسن با افرادی نظیر شریعت سنگجی معاشرت داشته باشد. آقا سید ابوالحسن به اصرار آسید محمود قبول کرد و رفت. سنگجی بالای منبر مطلبی از مرحوم

۳۱. شیخ محمود خلیلی با آقا موسی صدر رفیق بود. ایشان روحانی فاضلی است و به عربی خوب مسلط، و از اشخاصی است که از طرف بعثه ما به مکه می‌رود. (شبیری)

۳۲. رک: جرعه‌ای از دریا، ج ۱، ص ۶۱۰؛ جمع پریشان، ج ۱، ص ۲۷۰.

رابطه داشته باشی.^{۳۳}

حاج سید ابوالحسن و حاج آقا رضا صدر
... آقای حاج آقا رضا صدر می گفت: من مشکلات مادی
زیادی داشتم که برطرف نشده بود. این دستور را آقای آقا
سید ابوالحسن مرتضوی - که از علمای تهران و مورد ارادت
و قبول اهل علم بود - به من داد.

من از حاج آقا رضا شنیدم که او به این دستور عمل کرده
و گشایشی در کارش شده بود. حاج آقا رضا اجازه آن را
به من هم داد. یعنی در سجده، چهارده مرتبه «یا واسعُ یا
وهاب» یک نفس خوانده شود، اگر نفس کفایت نکند،
چهارده مرتبه «یا وهاب» بگوید.^{۳۴}

پیام محدث قمی رحمۃ اللہ علیہ در عالم رؤیاء
برای آقا سید ابوالحسن
عالم گرانقدر و پرکار مرحوم علی دوانی رحمۃ اللہ علیہ می نویسد:
آقای محدث زاده نقل می کند که مرحوم آقا
سید ابوالحسن مرتضوی می فرمود:

وقتی کتاب فروشی اسلامیہ تصمیم گرفت
کتاب منتهی الآمال را به طرز جدید و بهتری
چاپ کند که نسبت به سایر چاپ ها مزایای
داشته باشد. به من مراجعه شد که تصحیح آن را
به عهده بگیرم، و کارهایی هم روی آن انجام دهم
که امتیازی داشته باشد، و شرط کرد که باید

۳۳. در نقل سید مصلح الدین مهدوی اصفهانی چنین آمده: «چرا درباره
مجلسی فکری جا کرده ای مگر نمی دانی مجلسی به دین ما [یا به ما -
تردید از نویسنده است] خیلی خدمت کرده است... سید ابوالحسن:
از خواب بیدار شدم و از فکری که درباره علامه مجلسی کرده بودم
توبه کردم و تا آخرین سفر که به اصفهان می آمد زیارت این مرقد
شریف را ترک نمی کرد، رحمۃ اللہ علیہ».

۳۴. جرعه ای از دریا، ج ۱، ص ۶۱۰، سخنان حضرت آیۃ اللہ آقا موسی شبیری
زنجانی (دام ظلّه).

مجلسی نقل کرد و به سخره گرفت؛ مثلاً نقل کرد
که فلان آب چون ایمان آورد، شیرین شد، ولی آب دیگر
چون ایمان نیاورد، تلخ گردید. چرا فلان حیوان گوشتش
حلال شد و چرا فلان حیوان حرام گوشت شد. آسید
ابوالحسن بلند شد و اعتراض کرد که این گونه که
شما می گوئید، نیست و با شریعت سنگجی بحث کرد.
بعداً آسید ابوالحسن در دل به مرحوم مجلسی خطاب کرد
که ای عالم بزرگوار، چرا این روایت ها را نقل کردید تا
این افراد استهزا کنند و ما به بحث با آنها مبتلا شویم؟ آن
مجلس سپری شد. آسید ابوالحسن گفت: شب در خواب
دیدم که در اصفهان هستم و مردم به زیارت قبر مرحوم
مجلسی می روند. من هم تصمیم گرفتم آنجا بروم. ولی
دیدم کنار در ورودی، شخصی جلیل القدر ایستاده است
و باید او اجازه ورود بدهد. وقتی خواستم وارد حرم بشوم، آن
شخص جلوم را گرفت و اجازه نداد. دیدم دو آقا زاده جلیل
القدر از داخل آمدند و آن کسی که بیرون ایستاده بود،
به آن دو آقا زاده اظهار تَلَطُّف کرد. من فهمیدم که آن دو
مورد توجّه و عنایت آن شخص هستند. لذا به آن دو متوسل
شدم که شما نزد آقا شفاعت کنید تا اجازه ورود بدهد.
آنها وساطت کردند و آن آقا اجازه داد، ولی فرمود: توجّه حقّی
داشتی که چنین فکر کنی، و به مرحوم مجلسی اعتراض
کنی؟! با اینکه آن اعتراض فقط در ذهنم خطور کرد.

من پرسیدم: آنها که بودند؟ گفتند: آن کسی که
اجازه ورود می داد، حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و آن دو آقا زاده،
حسنین علیهما السلام بودند.

آسید ابوالحسن می گفت: بعداً پدرم فهمید که ما به
مجلس شریعت سنگجی رفته ایم. ایشان گفت: چون تو
به شریعت اعتراض کردی، من تو را می بخشم، و گرنه
مستحقّ تنبیه بودی، ولی بعد از این دیگر حق نداری با آنها



هیچ کس از این مطلب اطلاع پیدا نکند، مبادا دیگری پیشدستی کند، و قبل از ما مشغول کار شود. من هم قبول کردم.

مرحوم مرتضوی می گفت: «برای این کار خیلی فکر کردم چه کار کنم که این چاپ منتهی الآمال مزینی پیدا کند، تا این که به نظر رسید تصحیح دقیقی بکنم، مثلاً در جایی که محدث قمی نوشته اند فلان فعل از فلان باب است بنویسم از این باب نیست، و از باب دیگری است. علاوه بر این، تصمیم داشتم اشعاری را که ایشان در منتهی الآمال نقل کرده و نام گوینده آن را ذکر نکرده اند من نام شاعر را ذکر کنم، و دریاورق بیاورم تا روشن شود شعر از کیست؟ دیگر این که آیات مبارکه ای را که در این کتاب آمده است دریاورق سوره و شماره آیه را نقل کنم. اینها را در خاطر گذرانده بودم و چنین قصدی داشتم و به هیچ کس هم نگفته بودم.

صبح روز بعد دیدم در خانه را می زنند، رفتم در را باز کردم دیدم مرحوم حاج میرزا علی محدث زاده است. ایشان با حالت عصبانیت گفت: آقای مرتضوی من پسر حاج شیخ عباس هستم. شما می خواهید کتاب پدرم را تغییر دهید و در آن دخل و تصرف کنید؟

مرحوم مرتضوی می گفت چنان که گاهی مرسوم است، گفتم: مگر خواب دیدی؟ آقای محدث زاده گفت: بله خواب دیدم. گفتم حالا بفرمایید توی منزل ببینم چه شده که شما را ناراحت کرده است. ایشان آمدند داخل اتاق و گفتند: دیشب پدرم مرحوم حاج شیخ عباس را در خواب دیدم که به من فرمودند: آقا سید ابوالحسن

مرتضوی قصد دارد در منتهی الآمال تغییری بدهد. برو به ایشان عرض کن اولاً آنچه به نظر شما رسیده که فلان فعل از فلان باب است، نه بابی که من نوشته ام، اگر بیشتر دقت بفرمایید می بینید همان درست است که من نوشته ام. وقتی بعد مراجعه کردم دیدم همین طور است و حق با محدث قمی بوده است!

اما آیات را اگر می خواهی دریاورق شماره و سوره اش را بنویسی، مانعی ندارد، ولی راجع به اشعار، من راضی نیستم اسم گوینده اش را شما ذکر کنید. چون من خودم می دانستم گوینده اش کیست، و عاقل می رسید اسم شاعرش را بیاورم، ولی چون گوینده آنها از صوفیه بوده، و شعرش خوب بوده، لذا من شعرش را ذکر کردم، اما نخواستم آنها را بیاورم که نام آنها زنده شود و ترویج صوفیه باشد، لذا راضی نیستم شما اسم آنها را ذکر کنید.

مرحوم مرتضوی فرمودند: وقتی حاج میرزا علی آقا این خواب را گفت من مات و مبهوت شدم. چون اولاً احدی غیر از من و آن کتاب فروش خبر نداشت، و ثانیاً اینها را پیش خود فکر کرده بودم و عملی نشده بود. لذا یقین پیدا کردم خواب درستی است، و چقدر روح آن مرحوم آزاد است که از همه ریزه کاریها مطلع است.^{۳۵}

خاطره ای از آیه الله مستجاب

آیه الله، عارف متقی و محبوب آقا سید ابوالحسن مرتضوی کروندی فرزند آیه الله حاج سید محمدکاظم مرتضوی اسفیدواجانی از اعقاب

۳۵. مفاخر اسلام، ج ۱۱، ص ۳۳۷-۳۳۸. آقای مرتضوی قصه دیگری از روح بلند آقا جمال گلپایگانی دارد. رک: حدیث نصر، سید حسین کشفی، ص ۴۱۷-۴۱۸.

از علمای تہران بودند - بہ حقیر بی نہایت ادب و احترام داشتند.^{۳۶} پدر آقا سید ابوالحسن اصفہانی، عالم ربّانی و فقیہی صمدانی و عارفی روحانی، جامع معقول و منقول، زین الفقہاء والمجتہدین، عارف بحق آیۃ اللہ سید محمد کاظم مرتضوی کَرَوَنی بود.

بزرگواری آقا سید ابوالحسن مرتضوی آیۃ اللہ مستجابی اصفہانی گوید:

من زمانی کہ در نجف اشرف مشرف و مشغول تحصیل بودم، شش ماہ لباس زیر اعم از پیراہن و شلوار نداشتم. یک روز صبح زود، کہ در مدرسہ نماز می خواندم، سیدی خوش قیافہ و بلند بالا بہ دیدنم آمد، پس از احوال پرسی پارچہ ای را کہ در آن چیزی بود پیش من گذاشت و گفت: این مربوط بہ شما است.

مناعت طبع من بہ گونه ای بود کہ معمولاً از کسی چیزی نمی پذیرفتم حتی شہریہ مرحوم آیۃ اللہ العظمی سید ابوالحسن اصفہانی مرجع تقلید خودم را بہ مُقَسِّم او پس دادم و گفتم: من بہ پول او احتیاجی ندارم - و حال آن کہ در آن روزها هیچ نوع پولی در اختیار نداشتم - ولی آن بسته را پذیرفتم.

باچنان روحیہ ای، جاداشت پرسیدہ باشم کہ این دستمال از آن کیست؟ من در این بارہ حرفی نزد، ظاہراً ایشان در روح من تصرف داشت. پس از آن کہ سید رفت، من سراغ درس رفتم و ظہر کہ برگشتم، دیدم آن مرد بزرگ یک پیراہن و یک زیرشلوار دوختہ، بہ من ہدیہ کردہ است.

۳۶. نگاہی بہ احوال و افکار آیۃ اللہ دکتربسید مرتضی مستجاب الدعوات، ص ۳۱۱ با اندکی ویرایش.

میرلوحی سبزواری است. وی در حوزہ علمیہ اصفہان نزد حضرات آیات: شیخ علی مدرّس یزدی، شیخ محمد علی مدرّس فتحی دزفولی، میرزا ابوالہدی کلّباسی، علامہ میر محمد صادق خاتون آبادی، آقا سید علی نجف آبادی، آقا سید محمد نجف آبادی و حاج شیخ محمد رضا نجفی شاگردی کردہ و در تہران از فیلسوف میرزا محمد طاهر تنکابنی بہرہ بردہ است.

علامہ سید ابوالحسن، عالمی فاضل و محقق کامل بود و بر تفسیر قرآن و علوم غریبہ تسلط داشت

این جانب سال ہای متمادی از محضر پرفیض لذّت می بردم. ہنگامی کہ بہ مشہد مشرف شدہ بودم روزی در مسجد گوہر شاد، مشغول دعا و زیارت بودم کہ آقا سید ابوالحسن بہ دیدارم آمد، دستم را گرفت و گفت: بیا گوشہ ای بنشینیم صحبت کنیم. درباره انگیزہ آن سفر زیارتی اش فرمود:

«امسال مشہد آمدنم برای این موضوع بود کہ دو نفر از جوانان - کہ نامشان را فراموش کردہ ام - بہ جہت تأثیر پذیری از جریان های سیاسی و گروہکی تہدیدم کردند و پیغام دادند کہ سرتورا خواهیم بُرید. من فرار کردم و بہ حضرت رضا علیہ السلام متوسّل شدم».

بندہ از ایشان دلجویی زیاد کردم و شب او را بہ منزل خود بردم و کمال احترام و دلجویی از ایشان نمودم، بہ طوری کہ دیدم فردای آن روز، آقا از نظر روحی آرامش یافته است. در آن سفر، چند روزی در خدمتشان بودم، لذتہا و بہرہ ہا بردم.

ایشان بہ بندہ لطفی عمیق داشتند و ہمچنین برادرشان آیۃ اللہ حاج آقا کمال مرتضوی - کہ



با آن که من در این شش ماه در کتمان سیر خود دقت داشتم، ولی ایشان حالات مرا می دانسته است. من آن پیراهن و زیرشلوار را برای کفن خود نگه داشته ام.^{۳۷}

عتاب حضرت امام رضا علیه السلام
مرحوم آیه الله حاج شیخ مرتضی حائری یزدی فرزند بنیانگذار حوزه علمیه قم گوید:

سید امین ثقه، سید ابوالحسن کروندی اصفهانی - که شاید لقب او مرتضوی باشد - از کسانی که احتمال تعدد کذب درباره او نمی رود، نقل نموده است: در یکی از اوقاتی که به حرم مطهر رضوی مشرف می شود، یکی از ساداتی که با او آشنایی داشته می خواسته دست او را ببوسد، لکن چون او غسل کرده، مهمای زیارت می شود برای این که توجه کامل به آن حضرت داشته باشد او را طرد کرده نمی گذارد دستش را ببوسد.^{۳۸}

حضرت رضا علیه السلام به سبب بعضی از افراد صالح به او عتاب فرموده، گمان کنم این که می فرمایند: حق تشرف به حرم نداری تا او را راضی گردانی؛ و این [شخص] از افراد طبقه پایین اجتماع بوده است. او را پیدا کرده، رضایت او را جلب می نماید.^{۳۹}

مراوده با آیه الله نخود کی

استاد اخلاق، حاج شیخ جعفر ناصری فرزند استاد حاج شیخ محمد ناصری اصفهانی دولت آبادی گوید:

آقای آسید ابوالحسن مرتضوی با آیه الله حاج شیخ حسنعلی نخودکی ارتباط و آشنایی داشت و از آقای

۳۷. نگاهی به احوال و افکار آیه الله دکتر سید مرتضی مستجاب الدعوات (مشهور به مستجابی)، سید مرتضی مستجاب الدعوات، اصفهان، سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان، چاپ اول، ۱۳۹۶ ش، ص ۳۱۱-۳۱۲.

۳۸. وی به وسواس، در طهارت و نجاست مبتلا بود.

۳۹. شرح زندگانی حضرت آیه الله حاج شیخ مرتضی حائری علیه السلام، ص ۲۶۰.

نخودکی دعای گرفته بود و همراه خود داشت که اثرش چنان بود که مأموران حکومت رضاخان ایشان را نمی دیدند تا مزاحمش شوند و عمامه اش را بردارند و... ولی پس از سپری شدن دوران سیاه ستمشاهی رضاخان، آن دعا بی اثر می شود. نیز می گفت: من چند هزار صفحه، از نوشته های آقا سید ابوالحسن را دیده ام که چاپ نشده است.^{۴۰}

یادداشتی از حجة الاسلام والمسلمین حاج سید مرتضی رضا علی

عالم بزرگوار و کم نظیر مرحوم حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج سید ابوالحسن مرتضوی اصفهانی فرزند مرحوم آیه الله حاج سید کاظم مرتضوی اصفهانی رحمته الله کانون محفل انسی بود که در آن دوستان اهل فضل و ولاء جمع می شدند.

آشنایی این جانب با مرحوم حاج آقا رضا عمادزاده در سال ۱۳۵۰ ش در مجلس یاد شده رخ داد و اندک اندک به پیوند دوستی عمیق تبدیل شد، چنان که منجر به عقد اخوت گردید و رابطه ای برادرانه و صمیمانه بود.

وقتی که مرحوم مرتضوی به اصفهان می رفت در منزل ایشان اقامت می گزید؛ چون به ایشان علاقه ای بسیار داشت، با درگذشت ناگهانی مرحوم سید ابوالحسن، دوستی ما همچنان ادامه داشت....^{۴۱}

یکی از شخصیت های خیر که از اول زندگی علاقه زیادی به قضای حوائج برادران دینی و ترویج معارف قرآن و عترت علیهم السلام داشت و منشأ خدماتی متنوع بود، حاج آقا رضا

۴۰. استماع راقم از گوینده.

۴۱. یادنامه مرحوم حاج آقا رضا عمادزاده، ص ۷۲-۷۳، ورک: مذکرات

حول الدول العربیة والإسلامیة، السید مرتضی الرضوی، ص ۴۱۳-۴۱۴.

عمادزاده است. سخن وی در یاد کرد از استاد خود آقا سید ابوالحسن گذشت.

از مرحوم آقا سید ابوالحسن، فرزندی به دنیا نیامد و محل دفن وی قم، قبرستان باغ بهشت، روبروی گلزار شهدای علی بن جعفر علیه السلام واقع شده است.

تألیفات منتشر شده

۱. مقدمه و حواشی بر تفسیر شریف منهج الصادقین ملا فتح الله کاشانی.

۲. ادعیه قرآنی.

۳. منتخب ادعیه.

۴. مقدمه و حواشی، بر تفسیر منهج.

مقدمه آقا سید ابوالحسن بر تفسیر شریف منهج الصادقین فی الزام المخالفین، اثر مولی فتح الله کاشانی رحمۃ اللہ علیہ در ۶۴ صفحه در آغاز جلد اول آن تفسیر، چاپ انتشارات علمیه اسلامیہ آمده است. در این مقدمه برخی از مباحث علوم قرآن و تفسیر را تحت عناوین ذیل مطرح کرده است:

۱. مفهوم قرآن، عقیده مسلمین درباره لفظ و مدلول قرآن؛ مبحث انزال و تنزیل، اعجاز قرآن از طریق فصاحت و بلاغت؛ از طریق امّی بودن حضرت رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم؛ اعجاز به لحاظ سلامت از اختلافات؛ وحی شناسی و انواع آن، ثبت و ضبط قرآن و رسم الخط و تدوین آن، قرائات سبع، مصونیت قرآن از تحریف، چینش و نظم قرآن، تفسیر و تأویل، محکم و متشابه و دریایان، یک صفحه در شرح حال مؤلف تفسیر مولی فتح الله کاشانی نوشته و افزوده است: «وقد تم الفراغ منها فی لیلة العشرین من شهر رمضان المبارك سنة ۱۳۸۵ ق بید مؤلفها العبد المذنب الجانی ابوالحسن بن السید محمد کاظم الکرونی الإصفهانی».

وی در جای جای تفسیر نیز پانویست ها و تعلیقه های توضیحی و تعریض های مفیدی دارد که امید است به صورت کتابی مستقل منتشر شود.

۵. حواشی بر کتاب منتهی الآمال محدث قمی رحمۃ اللہ علیہ که در انتشارات اسلامیہ چاپ شده است.

حاج سید ابوالحسن درباره تحقیقات به جامانده از پدرشان نوشته اند: «نسبت به کثیری از آیات قرآن و پیاره ای از روایات مشکله، تحقیقاتی نموده و به طور ایجاز و اشاره بر اوراق عدیده مطالبی قابل استفاده یادداشت فرموده و مدتی است تصمیم دارم به خواست خداوند متعال آنها را جمع آوری نموده، پس از تنظیم به طبع برسانم»^{۴۲}.

یادداشت ها و تحقیقات زیادی از آقا سید ابوالحسن و نیز از پدرشان، بر جای مانده بود که به زیور طبع آراسته نشد. و ما اکنون از سرنوشت آنها اطلاعی نداریم.

کتب خطی

مرحوم آقا سید ابوالحسن کتابخانه معتبری داشتند که حجة الاسلام استاد سید احمد حسینی اشکوری، در کتابی مخطوطات ایشان را به نام مخطوطات مکتبه المرتضوی (مشهد - ایران، چاپ مجمع الذخائر الإسلامیة، ۱۴۲۴ ق) فهرست، و در مقدمه اش آن را به عربی، معرفی کرده است، ترجمه اش چنین است:

مرحوم علامه سید ابوالحسن مرتضوی از علمای بزرگ تهران بود، کتابخانه ای داشت مشتمل بر کتاب های چاپی و خطی. طبق وصیتش بخشی از کتاب های خطی آن به بعضی کتابخانه های عمومی هدیه گردید و آنچه مانده، امانت است نزد جناب علامه سید جعفر سیدان در مشهد.

۴۲. گنجینه دانشمندان، ج ۲، ص ۴۰۲.



این فهرست حاضر^{۴۳} را به اندازه فرصت از آنها فراهم کردم.^{۴۴}

بخش سوم: حاج آقا کمال مرتضوی
حجة الاسلام والمسلمین حاج سید محمد حسین، ملقب به کمال الدین موسوی مرتضوی کزونی اصفهانی معروف به حاج آقا کمال مرتضوی (۱۳۳۶ - ۱۲/۱۶/۱۴۱۵ ق) دومین فرزند عالم آیه الله حاج سید محمد کاظم موسوی مرتضوی کزونی است.

والد بزرگوارش تاریخ ولادت او را چنین نوشته است:

ولادت نور چشم سید محمد حسین ملقب بکمال الدین (صانه الله عن آفات السماوات و الأرضین وجعله من العلماء العاملين بشریعة جدّه سید المرسلین صلی الله علیه وآله الطاهرین خاتم النبیین والمهتدین بعده امیر المؤمنین وأحد عشر من ولده الأئمة المعصومین) بعد طلوع صبح صادق من شهر جمادی الأولى ۱۳۳۶ هجری قمری واقع شده.^{۴۵}

پس از گذراندن دروس جدید به دروس حوزوی در تهران پرداخت. مقدمات، ادبیات عرب، سطوح فقه و اصول را در حوزه علمیه تهران فراگرفت و برای تکمیل فقه و اصول و تفسیر راهی حوزه علمیه قم شد و مدتها از خرمن فیض عالمان بزرگ قم خوشه چید.

وی پس از گذراندن دوره های دروس رایج حوزوی به تهران بازگشت. در تهران نیز به درس و تدریس ادامه می داد.

۴۳. این فهرست در شماره ۶۸ مجله تراث نیز چاپ شده است. ایشان در این فهرست ۱۲۴ نسخه و مجموعه را معرفی کرده اند.

۴۴. مخطوطات مکتبه المرتضوی، سید احمد حسینی، مجمع الذخائر الاسلامیه، ط ۱، ۱۴۲۴ ق = ۲۰۰۳ م، ص ۵، ایران، مشهد، مجمع الذخائر الاسلامیه، آیه الله سیدان درباره کتاب ها، توضیحاتی بیان کرده اند. رجوع شود به مصاحبه ایشان در همین مجموعه.

۴۵. گنجینه دانشمندان، ج ۹، ص ۳۱۲ - ۳۱۳.

از جمله اساتیدش در تهران شیخ محمد اسماعیل صادق چایلقی^{۴۶} و استاد شیخ محمود شهابی^{۴۷} بوده اند.

در زندگی نامه خانم مرضیه حدیدی (دباغ) نوشته اند: وی دروس حوزوی را تا شرح لمعه، خوانده بود و از جمله اساتیدش حاج آقا کمال مرتضوی بودند.^{۴۸}

علاوه بر تحصیل و تدریس در تهران به تبلیغ معارف اسلامی و بیان تفسیر قرآن کریم می پرداخت و متخصص تفسیر و ماهر در فن خطابه و منبر و معارف اسلامی گشت.

سالها در مسجد فاطمیه، واقع در خیابان ۱۷ شهریور، خیابان ناصری تهران به اقامه جماعت و اداره امور دینی محل پرداخت و عمده تلاشش برپایی و ترویج جلسات و هیئات مذهبی، آموزش معارف دینی، تربیت و تهذیب جامعه به ویژه نسل جوان بود.

وی بسیار فروتن، خوش اخلاق، اهل انس و الفت و برخورد کریمانه و گرم بود، به همگان به ویژه آشنایان و فامیل خیلی محبت و احترام می کرد. در اواخر عمر که به دوران کهنوت نزدیک می شد بیت ایشان محل مراجعه عوام و خواص و پاتوق اهل علم شده بود.

جایگاه و منزلت حاج آقا کمال

حاج آقا کمال پس از اشتغال به وعظ و خطابه، خیلی سریع در شمار شخصیت های برجسته تهران قلمداد شد. نمونه های ذیل نشان می دهد که این عالم از نظر اجتماعی دارای جایگاه رفیع و منزلت

۴۶. تربت پاکان قم، ج ۲، ص ۱۳۲۰.

۴۷. یادکیمیا گزینها، مجموعه گفتگوهای درباره استاد فقید محمود شهابی خراسانی، به کوشش محسن دریابیگی، چاپ اول، ۱۳۹۵ ش تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل، ص ۱۹.

۴۸. خاطرات مرضیه حدیدی (دباغ)، به کوشش محسن کاظمی، ص ۱۳.

ویژه و تأثیرگذار بوده است.

۱. اجازه دادن حضرت امام خمینی، بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران به علما، معمولاً منوط و مشروط بوده به این که دست کم دو شخصیت مورد قبول، آن عالم را معرفی و تأیید کنند. نام مجازان و معرفان، در صحیفه امام و اجازات امام خمینی ثبت است. ولی امام راحل در تاریخ ۲۶ محرم الحرام ۱۳۸۹ ق برای حاج آقا کمال، اجازه‌ای در امور حسبیه و اخذ وجوهات صادر می‌کند و هنگام ثبت در دفتر به جای دو نفر معرف نوشته‌اند: «معروف هستند» یعنی نیازی به معرف و مؤید ندارند.^{۴۹} نیز در دوم محرم ۱۳۹۱ ق مطابق ۱۲/۹/۱۳۴۹ ش نامه‌ای از امام خمینی خطاب به مرتضوی از نجف اشرف نوشته شده است ولی به لحاظ فشارهای سیاسی و جهت عدم سوء استفاده رژیم شاه، موضوع و مخاطبش مبهم است. متن نامه از این قرار است:

۲/ محرم ۹۱

خدمت جناب مستطاب سید الأعلام آقای مرتضوی (دام عمره)
مرقوم شریف واصل، راجع به مطلبی که مرقوم شده بود عمل شد. إن شاء الله تعالی موفق باشید. والسلام علیکم.

روح الله الموسوی الخمينی^{۵۰}

۲. امضای حاج آقا کمال در تأیید برخی اعلامیه‌های روحانیت و خطبای مهم تهران در دفاع از مقدسات و خطاب به رؤسا وجود دارد. از جمله در زمان نخست‌وزیری دکتر مصدق در ردیف امضای

۴۹. رک: کتاب اجازات امام خمینی، ص ۵۴۸؛ صحیفه امام خمینی، ج ۱.

ص ۴۹۱، شماره ۳۵۵.

۵۰. صحیفه امام، ج ۲، ص ۳۲۷.

این شخصیت‌ها: جعفر خندق آبادی، سلطان الواعظین شیرازی، محمود حلبی، حسین وحید خراسانی، مصطفی طباطبائی قمی، عباسعلی اسلامی سبزواری، علی محدث زاده و...^{۵۱} نیز امضای ایشان در ذیل برخی اعلامیه‌هایی که جامعه روحانیت مبارز تهران در دوران نهضت اسلامی صادر می‌کرد و به پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ماه منجر شد دیده می‌شود.^{۵۲}

در برخی اسناد ساواک نام حاج سید کمال مرتضوی به عنوان طرفدار سرسخت خمینی مطرح شده است؛ مثلاً ساواک جنوب شرق تهران در ارزیابی عقاید و نظریات طبقات مختلف مردم جنوب شرق تهران درباره تبعید حضرت امام گزارش می‌دهد:

... عقاید آنها در مورد تبعید خمینی به قرار زیر می‌باشد:

الف) روحانیون: عده‌ای ... به ظاهر در مقابل طبقات مختلف مردم و روحانیون، خود را متأثر نشان می‌دهند ولی اکثریت آنها که از این موضوع ناراحت هستند و می‌گویند تبعید خمینی برای اسلام گران تمام خواهد شد، به دو دسته تقسیم شده‌اند:

(۱) دسته میانه‌رو....

(۲) دسته حاد: روحانیون و واعظ. این دسته که اکثراً از طرفداران سرسخت خمینی می‌باشند، سخت در فعالیت هستند و خود را خیلی ناراحت و عصبانی جلوه می‌دهند و معتقدند که باید با شدت هرچه

۵۱. چاپ شده در آخر کتاب نهضت اسلامی در غرب ایران از طرف هیئت علمیه، چاپخانه شرکت سهامی کرمانشاه.

۵۲. نهضت روحانیون ایران، ج ۵ و ۶، ص ۴۶ و ۵۲؛ ج ۹ و ۱۰، ص ۱۱۵؛ ج ۳ و ۴، ص ۱۳۸ و ۲۲۶.



تمام تر درباره تبعید خمینی مبارزه کرد.

در حال حاضر از امامان جماعت سید محمد صادق لواسانی، سبط... سید مرتضی خلخالی امام جماعت مسجد صدر الاشراف، سید علی نقی امام جماعت مسجد مولوی... شیخ جعفر خندق آبادی، حاج سید کمال مرتضوی پیشنماز مسجد خیابان ناصری و....

ساواک جنوب شرق تهران، پهلوان.^{۵۳}

۳. در کتاب گفتار و عاظ، مجموعه سخنرانی های جمعی از دانشمندان و وعاظ مشهور ایران، تألیف محمد مهدی تاج لنگرودی و اعظ که منبرهای بهترین و عاظ را جمع آوری می کرد از حاج آقا کمال مرتضوی نیز یک سخنرانی درباره عظمت حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) همراه با تصویر ایشان آورده است.^{۵۴}

آیه الله رضا استادی در معرفی منبری های که از منبرشان استفاده کرده می نویسد:

ایشان فرزند مرحوم حاج سید محمد کاظم موسوی اصفهانی، از امامان جماعت تهران و از منبری های مشهور بود و علاقه مندان فراوانی داشت.

برادرش عالم بزرگوار آقا سید ابوالحسن مرتضوی هم گاهی منبری رفت و به کارهای علمی نیز اشتغال داشت. منبر هر دو بزرگوار را دیده بودم و فرزند حاج آقا کمال هم که از هم دوره ای های ما بود از منبری های محبوب تهران بود (علیه السلام).^{۵۵}

۴. در تشکیل برخی مراسمی که علمای تهران برپا می کردند مشارکت داشت. مثل مراسم ختم عالم جلیل القدر محدث زاده.^{۵۶}

عالم گرانقدر استاد علی دوانی (علیه السلام) می نویسد:

مرحومین آقا سید ابوالحسن مرتضوی و حاج آقا کمال مرتضوی دو برادر از علمای اعلام تهران بودند. نویسنده به هر دو برادر ارادت داشت. آنها هم مخصوصاً مرحوم حاج آقا کمال لطف خاصی به من داشتند....^{۵۷}

۵. در پاسخی که حضرت آیه الله میلانی به وعاظ تهران نوشته، از محدودیت های خطیب مشهور آقای فلسفی و منع منبرایشان اظهار تأثر شده است. از جمله ۱۲ نفر مخاطبان آقای میلانی، حاج سید کمال مرتضوی است (مکاتبات حضرت آیه الله العظمی سید محمد هادی میلانی، ص ۴۳۶، نامه ۳۱).

سرانجام این عالم بزرگوار، پس از عمری خدمت در تاریخ یک شنبه ۱۲ ربیع الاول ۱۴۱۵ مطابق ۱۳۷۳/۵/۲۰ در ۷۹ سالگی به دیار یار شتافت و در قم، حرم مطهر در ورودی شماره ۵ صحن امام رضا (علیه السلام) زیر ساعت، کنار عالم بزرگوار سبط الشیخ، به خاک سپرده شد و در تهران و قم و... برای ایشان مجالس ترحیم متعددی برپا گشت. واعظ مشهور آل طاها سخنران آن مجلس ترحیمی بود که برای ایشان در قم، در مسجد شهرک امام حسن عسکری (علیه السلام) در مدینه العلم برگزار شد.^{۵۸}

پیوست ۱

۵۳. سیر مبارزات امام خمینی به روایت ساواک، ج ۴، ص ۱۶۳-۱۶۵.

۵۴. گفتار و عاظ، مجموعه سخنرانی های جمعی از دانشمندان و وعاظ مشهور ایران، محمد مهدی تاج لنگرودی و اعظ، ج ۲، ص ۳۸۳-۴۰۰، چاپ زمستان ۱۳۸۴، انتشارات نهانندی.

۵۵. تحفه اهل ولا، در گرامی داشت خطیب آل طه، ص ۳۱۱.

۵۶. مفاخر اسلام، علی دوانی، ج ۱۱، ص ۲۳۸، ش ۴۵۷.

۵۷. مفاخر اسلام، ج ۱۱، ص ۳۳۸.

۵۸. مشاهدات راقم سطون.

گفت و گویی با آیه الله سید جعفر سیدان در سال ۱۳۹۷ ش با حضرت آیه الله سید جعفر سیدان^{۵۹} در مشهد مقدس درباره آقا سید ابوالحسن مرتضوی، مصاحبه ای صورت گرفت. اینک بخشی از سخنان ایشان نقل می شود:

اولین بار، با آقا سید ابوالحسن مرتضوی، به صورت اتفاق در تاکسی کسی آشنا شدم. وقتی سوار تاکسی شدم به لحاظ هم لباس بودن، باب صحبت را باز کردیم، او می خواست به مجلس ترحیمی برای منبر برود، گفت: سه روز است که به مجلسی برای منبر دعوت شده ام ولی هنوز به اخلاص نرسیده ام.

در بحث اخلاص چیزهایی مهم تر از پاکت هست، گفتم: خدا خیرتان دهد که سه روز است تلاش دارید، من که عمری است منبر می روم و نتوانسته ام به اخلاص برسم. این گفتگو زمینه آشنایی ما شد.

از او داستان هایی دارم از جمله این که گفتند:

تقریباً ۱۸ ساله بودم که در تهران چهار راه حسن آباد، دیدم در مسجد مجد پرچی زده اند. فهمیدم مجلسی برپاست، وارد مجلس شدم، یک آقا شیخی برفراز منبر سخنرانی می کرد. بعد معلوم شد که وی همان روحانی کج اندیش، شریعت سنگلجی است. حدیثی را که ابهاماتی داشت از بحار الانوار مطرح کرده بود و پیوسته به مرحوم علامه مجلسی رحمته الله علیه توهین می کرد و خیلی بدوبی راه گفت. من از کثرت بدگویی او ناراحت شدم، لذا وسط

منبرش زبان اعتراض گشودم و فریاد زدم که توبیما ری وگرنه بحار الانوار آن همه احادیث روشن و عالی دارد، تویک حدیث را پیدا کرده ای و به مجلسی بدگویی می کنی! ریگی به کفش تو است با این که علامه مجلسی از پیش خود نگفته، و این حدیث را از معصوم علیه السلام نقل کرده است.

با اعتراض مجلس به هم ریخت و سرو صدا شروع شد. جمعی به طرف داری او، و جمعی به طرف داری من، من فرصت را غنیمت شمردم و فرار کردم، هنگام خروج، دم در مسجد با خود حدیث نفس می کردم و گفتم: ای مرحوم مجلسی اگر شما همین چند حدیث را در بحار نمی آوردید چه می شد تا این افراد، چنین ایرادها و بهانه ها را مطرح نکنند. این سخن را در راه بازگشت به خانه با خود گفتم. وقتی به منزل رسیدم پدرم پرسید کجا بودی؟ قضیه را تعریف کردم.^{۶۰}

پدرم گفت: خوب کردی که در آن مسجد شلوغ کردی وگرنه تو را کتک هم می زد، از این به بعد دیگر آن جا نرو؛ عرض کردم: چشم، شب شد و خوابیدم، در عالم رؤیا دیدم رفته ام به اصفهان و به زیارت مرحوم علامه مجلسی. هنگامی که نزدیک مزار او رسیدم خواستم وارد حرمش شوم همراه جمعی از زائران و بزرگان شدم، یک آقای دیر در مانع ورود من شد و گفت: شما ممنوع از ورود هستید، تعجب کردم، ایستادم، جمع دومی آمدند، خودم راقاطی جمع دوم کردم و راه افتادم، دوباره به من که رسید آن آقا مانع شد ولی دیگران را راه داد، گفتم: چرا مانع من می شوی؟ با این که من برای علامه مجلسی دعوا کردم،

۵۹. برای آشنایی با آیه الله سید جعفر سیدان (دامت برکاته) رجوع شود به کتاب مشعل معرفت، ج ۱، ص ۱۳-۶۸. مشعل معرفت شامل ۲ جلد است. جلد اول در ۷۷۶ ص، و جلد دوم ۸۷۱ ص. ارجح نامه آیه الله سید جعفر سیدان است که در سال ۱۳۹۵ در قم به همت مؤسسه معارف اهل بیت علیهم السلام منتشر شد.

۶۰. پدرشان حاج سید کاظم مرتضوی بود، شخصیتی که حضرت آیه الله وحید خراسانی درباره او می گفت: در ایران تنها دو نفرند که در علوم محتجبه (علوم غریبه) فوق العاده اند، یکی آقا سید کاظم مرتضوی و دیگر آقا سید موسی زرابادی. (آیه الله سیدان)



او گفت: «آن جمله چی بود که هنگام خروج از آن مسجد به علامه مجلسی نق زد، که اگر آن چند تا حدیث را هم نمی آوردی چی می شد». به توجه مربوط است؟ گفتم: «استغفر الله ربی و أتوب إلیه»، گفتم: خوب حالا بفرما، آن گاه داخل مزار علامه مجلسی شدم. من این داستان را خیلی نقل کرده ام. خدا مرحوم مرتضوی را رحمت کند مرد مخلصی بود.

کتاب های مرحوم مرتضوی

یکی از دوستان ما تمام کتابهای آقا سید ابوالحسن را خرید و وقف کرد. بعد در اختیار بنده گذاشت، کتاب ها به دو بخش تقسیم می شد، بخشی کتاب های معمولی مثل تفسیر، فقه، تاریخ و حدیث و بخش دیگر کتاب هایی که از پدرشان و خودشان در علوم محتجبه بود. یعنی در جفر، رمل، کیمیا، طب و طلسمات و امثال آن، که به علوم غریبه معروف است.

آن قسم اول کتاب ها در اختیارم بود، خدا رحمت کند آقای سعیدی کاشمیری را وقتی که مدرسه را ساختند. کتاب های معمولی منتقل شد به آنجا و کتاب های غیر معمول هم به من داده شد. البته کپی کتابها در منزل ما هست. من نیز از این علوم سردر نمی آورم. به برخی مثل آقای حکیمی گفتم: شما استفاده کنید، محمد آقا و علی آقا برادران آقای محمدرضا حکیمی از علوم غریبه اطلاع دارند، محمد آقا، کتوم است ولی به علی آقا گفتم، می آمد استفاده می کرد.

خودم علاقه ای به علوم غریبه ندارم، در جوانی نیز چنین بود، استادمان آیه الله اشیر مجتبی قزوینی هم پیشنهاد می کرد که از او بیاموزم، اصرار داشت یاد بدهد ولی

من نازمی کردم^{۶۱} و فرانگرفتم. استادم می فرمود: من به دیگران هم یاد ندادم. خلاصه آقای حکیمی می آمد و از کتاب ها استفاده می کرد.

کتاب های ادعیه و طب و... را نیز در اختیار آقای حسینی اشکوری قرار دادیم که ایشان هم یک هفته ای این جا می آمدند و هم آنها را بردند قم و فهرست کردند، عکس برداری کردند و برگرداندند، ما هم کتابها را در اختیار آستان قدس رضوی^ع قرار دادیم و عکس آنها هم نزد آقای اشکوری در قم و هم نزد ما، وجود دارد.

سؤال از استاد: بعضی هنگام ازدواج، نام زوجین یا به اضافه نام مادرشان را به ابجد حساب می کنند و بعداً خبر می دهند که آیا این دختر و پسر برای ازدواج توافقی دارند یا ندارند آیا چقدر اعتبار دارد؟

جواب: عرض شد، اطلاعی ندارم؛ البته یک چیزهایی هست، ولی چقدر وجه جور درست است نمی دانم.

داستان آقا میرزا محسن محدث پسر آقا شیخ عباس

قمی^ع

من هم با علی آقا پسر بزرگتر محدث قمی و هم با آقا میرزا محسن محدث رفیق بودم. علی آقا را هم می شناختم و با هم رفیق بودیم و زمانی با هم منبر می رفتیم. در خانه پیرمرد محترمی طرف خیابان مولوی که خانه ای قدیمی بود آن جا با آقا میرزا علی منبر می رفتیم. یادم هست روز هشتم محرم

۶۱. اخوی من و اخوی آیه الله سیستانی، در این زمینه ها کاری کردند، و اتفاق که در آن ساکن بودیم پستی و جای بخاری قدیمی شامل اجاق و دم و کوره و... داشت و این دو کار و تجربه می کردند که به اصطلاح طلا درست کنند، و گاه می رسیدم می دیدم نسخه ها را ریخته اند و مشورت می کنند به شوخی می گفتم: هر جا گیر کردید و ماندید، به من بگویید تا راهنماییتان کنم؛ با این که از الفبایش هم بی خبر بودم. یادم می آید اخویم، در صنعت تا نقره رسیده بود و ظاهراً هزینه و خرجش بیش از دخلش بود. (آیه الله سیدان)

با همدیگر منبر می رفتیم، روز نهم محرم به تشییع جنازه میرزا علی آقا محدث زاده رفتیم خدا رحمتشان کند.

با آقا میرزا محسن هم رفیق بودیم. یک سفری در حج از مشعر می خواستیم وارد منی شویم، منتظر طلوع آفتاب بودیم، نشسته بودیم با جمعی از علما و حجاج که دیدم آقا میرزا محسن از آن جا گذر کرد، برخی او را صدا زدند وی آمد و نشست، یکی از حاجی ها پرسید: جریان خواب و منتهی الآمال چیست؟ و ایشان آن ماجرا را مفصل تعریف کردند.^{۶۰}

داستان

حاج سید ابوالحسن مرتضوی گاهی مکاشفات هم داشت، می گفتند: بایکی از آقایان - که آن هم مرد خوبی بود - به طرف شمیران می رفتیم، در راه، دو نفر از معارف را دیده بودند، گفت: دیدم که به صورت غیر انسان هستند و حتی گفتند به صورت چه حیوانی ... خیلی وقت قبل، این را گفتند، بعدها حوادث و مسائلی رخ داد که دیدم عجب، چقدر درست گفته بود. آری وی یک حالات این چنینی هم داشتند.

حاج آقا کمال برادر حاج سید ابوالحسن در تهران مسجد مجد بودند.

سؤال فرزند آقای فلسفی: گویا زمانی که حاج آقای ما تهران بودند حاج آقا کمال پیش او درس خوانده بودند؟ جواب استاد: من با حاج آقا کمال هم رفیق بودم. سال اول که من تهران آمده بودم، وضع صحبت کردنم شبیه آیه الله آقای وحید شده بود، بدون این که بخواهم تقلید کنم، حتی منبر آقای وحید را هم زیاد ندیده بودم.

۶۲. این قضیه به تفصیل گذشت، و در بیان آیه الله سیدان هم عیناً همان جزئیات آمده است.

خانه حاج آقا کمال نزدیک خانه مرحوم ریسمان چی بود که در خیابان زیبا دو منزل بزرگ داشت و روضه خوانی و مجلس مفصل داشت. سخنرانانی چون دکتر مناقبی، دکتر صادقی و بنده منبر می رفتیم. منزل حاج آقا کمال هم نزدیک آن جا بود، گفت: یک بار آیه الله وحید آمد منزل ما تا سخنرانی شما را که در جوار منظران ایراد می شد از بلندگو بشنود. به او گفته بودند: کسی آمده است این جا و عین شما سخنرانی می کند. یک بار هم نویسنده آثار الحجة و گنجینه دانشمندان، مرحوم شیخ محمد رازی به من گفت: از کنار مسجد آقا سید عزیز الله، رد می شدم، صدای سخنرانی آیه الله وحید را شنیدم، وارد مجلس شدم دیدم جناب عالی مشغول ایراد سخن هستید. خلاصه، این حرفها سبب شد که من به کلی سبک منبر را تغییر دادم. ۲۵ محرم مجلس گرفته بودند و سه نفر منبری دعوت می کردند: اول آقای حاجی محقق، دوم آقای فلسفی و دیگری من. ما سه نفر منبر داشتیم که حاج آقای رازی چنان گفت.

حاج آقا کمال مرد محترمی بود، در ولادت حضرت امام زمان علیه السلام هم مجلس مهمی برپا می کردند و از جشن های مفصل تهران، مجلس ایشان بود.

داستان اخلاص

گفتیم آقا سید ابوالحسن مرد مخلص بود، داستانی از اخلاص بگویم.

رفیقی داشتیم که خیلی در مسائل معنوی قوی بود و خیلی در اخلاص کاری کرد و مطالب خوبی داشت.

روایاتی داریم که دوستان سه گونه اند: بعضی مثل غذا و هو العاقل که باید از آنان استفاده کرد، بعضی مثل مرض و هو الأحمق که باید از آنان فاصله گرفت. و بعضی مثل دوا هستند و هو اللبیب، لبیب از لب یعنی مغز گرفته، شده



یعنی لب عقل که زندگی با این افراد، قدری دشوار است. دوست ما که آدم لطیفی بود از قسم سوم بود که مثل دوا هستند که خوش خور نیست، سخت است زندگی کردن با این افراد؛ زیرا از زندگی انسان با خبر است و اگر اشکالی یا عیبی ببیند، مطرح می کند و حرف حق هم تلخ است؛ لذا زندگی با او سخت است، انسان دوست دارد همه مدح او را بگویند و از «کثر الله أمثالهم و...» لذت می برد نه از انتقاد.

ولی آدم باید آنان را بشناسد که وقتی مشکلی رخ داد و نیازی بود، بشود از آنان استفاده کند، او چنان کسی بود. ما با هم رفیق بودیم، قبل از این که در مشهد مستقر شود، هنگامی که مشهد می آمد، منزل ما می آمد، با یکدیگر رفیق بودیم، ولی زندگی با او مشکل بود؛ مثلاً آن موقع در مسجد حوض لقمان که حاج آقا حسین شاهرودی نماز می خواند، یک شخص خیر که بتا بود به نام حاج حسن برای یک دهه، منبر دعوت کرد و پاکت را نیز همان اول داد. صحبت از پاکت و امثال آن زشت است ولی می خواهم داستان را بگویم، آن رفیق ما نیز متوجه بود و فهمید که من از همین پاکت خرج می کنم؛ زیرا کاملاً بی پول بودم، او گفت: مثل این که از پاکت حاج حسن بتا خرج می کنی؟ گفتم: بلی، گفت: درست نیست، باید بالای پاکت بنویسی که این پول روضه ده شب است و هر چه منبر رفتی به همان نسبت از پول می توانی خرج کنی، شاید فردا حادثه ای رخ داد فقط به قدر منبر مال تو است. او خیلی منضبط، و معاشرت با او سخت بود. به او گفتم: در فقه ما اشکالی ندارد که در این مال تصرف کنم، او گفت: ولی در فقه ما اشکال دارد، با این دقت ها، زندگی کردن خیلی مشکل است.

اخلاص

به من گفت که منبر نرو به ضرر تو است؛ حدود ۵۰ سال

قبل، بنا بود برای آقای خادم الخمسه منبر برویم، فاطمیه بود من هم برای خودم یک منبر خیلی مهم در نظر گرفته بودم که صد روز بیلش و نتیجه گیری و نشر و شعرو آیه و روایت و... همه چیزش خوب بود. سخنرانی کردم، به او گفتم: حیفت نمی آید در مورد چنین خطابه خوبی، می گویی منبر نرو؟ دیگر منبر از این صحیح تر پیدا می کنی؟ گفت: بگو. گفتم: بگو، گفت: یک شاگردی، کتابی نوشت و برای تصحیح کتاب، آن را به استادش داد و گفت: شما اشکالهایش را بگیرید. بعداً که کتاب را از استاد پس گرفت، دید استاد هیچ کاری روی کتاب نکرده است، پرسید غلط نداشت؟ شما اشکالی نگرفته اید. استاد پرسید: بگویم؟ شاگرد گفت بگو. کتاب را گذاشت زمین و با انگشتش به آن اشاره کرد و گفت: کل کتاب خراب است.

او هم به من گفت: کل منبرت خراب است، زیرا در منبرت، اخلاص نبود، اخلاص که نباشد کل منبرت خراب است، هر چند هم که مردم استفاده کرده باشند تو خودت ضرر کرده ای. گفتم از کجا می گویی، اخلاص نداشت؟ زیرا پول اصلاً مطرح نبود.

برای من داستانی رخ داد که دیگر به پول توجه نداشتم - البته از پول خوشمان می آمد و هنوز هم خوشم می آید ولی برای من در آن منبر، پول ملاک نبود - منبر برای پول نمی رفتم. داستانم چنین است اجمالاً: دهه آخر صفر بود، زیاد منبر رفته بودم، در آن دوران خیلی منبر می رفتم. قبل از ظهر که خانه حاج آقای فلسفی منبر می رفتم هفتمین منبرم بود، یعنی دهه آخر صفر بر پول بودم. اول آفتاب منبر اولم تمام می شد.

در منزلی که مغازه مختصری داشت منبر می رفتم. او صبح ها روضه و صبحانه داشت، نان و شیرینی و... این ها هم می داد. و من مجلس دیگر داشتم در کوچه پشت آن

منزل. روز آخر که تمام شد و پاکت را داد، در کوچه که می رفتم برای مجلس بعدی، نگاهی کردم - گرچه دیگر نگاه نمی کنم - ببینم چقدر است. دیدم به نسبتی که مردم به من پول می دهند، این آقا نصف داده است، گفتم: مگر نمی داند که من منبری درجه یک شهر هستم. ناگاه متوجه شدم که خطا می روم، گفتم: یک فرد متوسط جامعه برای جد تو این همه زحمت می کشد، روضه خوانی برپا می کند، صبحانه می دهد و... خجالت نمی کشی از چنین تصویری؟ با خود گفتم چه غلطی کردم و شروع کردم به خودم فحش دادن، الاغ، خر، فلان، بهمان، خودم را نکوهش و سرزنش می کردم و می رفتم. آخر کوچه دوباره نگاه کردم، دیدم پول اضافه است، همان مقدار که فکر می کردم کم است اضافه شده، از آن جا بود که به فضل خدا دیگر در کارم بحث پول مطرح نبود.

اکنون دیگر منبری نمی روم جز چند روزی. به این دوستان آقای اشیش عبدالکریم گفتم: چگونه می گوی اخلاص نبود، من که به پول توجه نداشتم، گفت: آن که اول کار است، پرسیدم پس چی؟ گفت: آیا اگر از منبر تو تعریف کنند و به وجه چه بگویند خوششان نمی آید؟ بگویند: چه منبر عالی ای رفتید همه چیزش عالی بود. گفتم: چرا؟ بعد حدیث معروفی را که در باب مخلصین است خواند، که مخلصین کسانی هستند که در آنان حب شرف نیست «وَالْمُخْلِصُونَ فِي خَطَرٍ عَظِيمٍ» و تطبیق می کرد حدیث را و گفت: به آن حدی که باید رسید هنوز نرسیده ای، مدتی بعدش می گفت: به من گفته اند: بی خود این جور با فلانی حرف زدی.

قصه ای دیگر

یک وقتی شخصی وفات کرده بود و من تمام مجالس تحریم او را یعنی تا روز ششم، منبر رفتم در مسجد حاج

ملاهاشم، آن وقت تا من منبر را می پذیرفتم به دیگری واگذار نمی کردند. روز ششم، روی منبر در ذهنم خطور کرد که از اول تا حال، فقط مرا دعوت کرده اند و فردا نیز که هفتم او است و با خود گفتم: لابد منبرم، چیزی شده و... در وجودم یک مَنی آمد. خداوند متعال همان جا، لطف کرد و به ذهنم زد که خوب، همین قاری قرآن نیز از روز اول در مجالس بوده و این چیزی نیست، پشیمان شدم. روز بعد یعنی هفتم آن مرحوم نیز دعوتم کردند، وقتی خواستم بروم منبر، دیدم یکی از منبری های معروف و قدَر هم آمده و با هم تعارف کردیم و من منبر نرفتم با این که او نیز تعارف کرد ولی من بیرون آمدم و فهمیدم که خدا خواسته است که من ادب شوم که این وضع را پیش آورده است، از این رودر لِم خوشحال بودم، هنگام خروج از مسجد دم در مسجد، کسانی که دعوتم کرده بودند آمدند و عذرخواهی کردند و گفتند: ببخشید برخی بستگان ما بی خبر بودند که شما دعوت شده اید، اکنون هر دو سخنرانی کنید، آنها مدام عذرخواهی می کردند و دیدند من با خوشی جواب می دهم و ناراحت نیستم. رازش این بود که فهمیدم خدا چنین خواسته است.

ما برای این که روضه ترک نشود، شبهای شنبه روضه خوانی داریم و... معمولاً دوستان می آیند و از واعظ محلّ خودشان تعریف و تمجید می کنند که خیلی موفق، مهذب و فرد خوبی است. گاهی شیطان بیکار نمی شود، و می دارد که بگویم: آری او پانزده سال پیش هم که نزد من درس می خواند، خیلی خوب و خیلی فوق العاده بود، البته به نیت صحیح نیز می شود گفت، اما معمولاً شیطان قاطی می کند.



معرفی افراد حاضر در جلسه

ایشان آقا زاده آقای حاج میرزا علی آقای فلسفی و جناب آقای علوی هم از دوستان ما هستند که پدرشان به ما حق پدری دارند.

من در مدرسه آقای خوبی بحثی دارم، رسیدم به مبحث معدوم یا متلاشی شدن عالم قبل القیامة، به تناسب موضوع، قسمتی از کتاب معاد عموی شما مرحوم فلسفی را مطالعه کردم، پس از مطالعه آن بخش از معاد خطیب توانا محمد تقی فلسفی، عمویان را با پدرتان شریک کردم، زیرا من صبح ها برای پدرتان آقا میرزا علی فلسفی فاتحه و چند قل هو الله می خوانم. پس از آن مطالعه، عمویان را نیز شریک کردم در ثواب فاتحه ها و قرآن هایی که برایشان می خوانم. زیرا دیدم بسیار دقیق، پاکیزه و «علی صراط مستقیم»، مباحث کلامی را مطرح کرده است. عنوان بحث این است: «جهان ماسوی الله تعالی، نه ازلی است و نه ابدی»، حادث شده است و معدوم می شود، سپس دوباره ایجاد می گردد. مدتها بود آیه های شریف قرآن را که متضمن «نُعِيدُ يَابُدًى وَنُعِيدُ» هستند مطالعه می کردم، دیدم مرحوم فلسفی خیلی خوب تفسیر کرده است، معنایش چنین است: «نُعِيدُ بَعْدَ الْإِعْدَامِ».

داستان تواضع مرحوم فلسفی

وقتی رفته بودم تهران شهید آقا سید عبدالکریم هاشمی نژاد - که با مرحوم فلسفی مأنوس بود - اصرار داشت برویم منزل آقای فلسفی، ولی من موافقت نمی کردم، او اصرار داشت، گفتم: تا وقتی نفهمد که من پیش او نیامده ام که برایم منبر فراهم کند و معلوم نشود که به او نیازی ندارم، خانه او نمی روم. تا یک وقتی با مرحوم فلسفی در جایی هم منبر شدیم و جلسه اول را ایشان به نصف منبرم رسید، زیرا من اول منبر می رفتم و بعد ایشان. از جلسات بعد، تمام

نه مجلس را از اول تشریف می آوردند و از بسمله تا آخر - که سه ربع طول می کشید - می نشستند.

گاهی نیز محبت می کردند و روی منبر نام می بردند و می گفتند: فلانی چنین فرمودند و دنبال مطلب را می گرفتند. من قبل از انقلاب، از آن پوست کلفت هایی بودم که نام احدی را در منبر نمی بردم حتی منزل خودمان ایام فاطمیه منبر داشتیم، مرحوم آیه الله میلانی رحمته الله علیه تشریف آوردند. من از بابی که با خود تعهد داشتم نام نبرم، نام نمی بردم. از این رو با کنایه گفتم: امروز در محضر شخصیتی هستیم که: «لَوْ جِئْتُه لَرَأَيْتَ النَّاسَ فِي رَجُلٍ وَالْدهْرِ فِي سَاعَةٍ وَالْأَرْضِ فِي دَارٍ...». البته بعد از انقلاب اقتضاءات تفاوت یافت.

ابتکار فلسفی

آقای خلخالی که ساکن مشهد هستند قبلاً تهران بودند، نیمه شعبان جشنی مفصل در تهران داشتند که هم مسجد پر می شد و هم خیابان های اطراف. برای منبر جشن نیمه شعبان مرحوم فلسفی و مرادعوت کردند. وقتی رفتم دیدم مثل عاشورا، جمعیت بسیار آمده، همه جا پر و همه مردم پی در پی شعار می دادند: «جاوید مهدی»، «جاوید مهدی». به زحمت از لابه لای جمعیت خودم را به درون مسجد و شبستان رساندم ولی غلغله و سرو صدا بود. پنج، شش نفر مداح خواندند ولی هیچ کدام نتوانستند جمعیت را آرام کنند، یکی که خیلی قوی بود، دم داد و به سختی توانست دوسه متری اطراف منبر را با خود هم نوا کند ولی تمام مسجد سرو صدا بود و شعار «جاوید مهدی» «جاوید مهدی».

مداحی تمام شد و وقت منبر رسید. آقای خلخالی گفت: برو منبر، گفتم: من قدر خودم را می شناسم، این جمعیت رانی توانم آرام کنم، اگر این برنامه مشهد بود، ممکن بود

الحسنه نیز هست، مطرح کردم که صدقه ده حسنه ولی قرض هجده حسنه دارد. و سؤال کردم چرا هجده؟ خوب اگر ده برابر است ده برابر ده تومان، صد می شود، اگر دو برابر است بیست می شود و هکذا، چرا هجده؟

بعد توضیح دادم که وقتی کتاب شرح فقیه، لوامع صاحبقرانی را یک بار دیده بودم و به شانس خوش ما، همین نکته را دیدم که در آن جا نوشته است. گفتم: در صدقه خداوند ده برابر حسنه می دهد یعنی هریک تومان را ده تومان، یک حسنه که پول خودم هست، خدانه حسنه دیگر رویش نهاده تا شده است ده حسنه، ولی در قرض، یک تومانی که داده ام را پس گرفته ام، اصلش برمی گردد، دو تا نه حسنه می شود هجده تا.

آقای فلسفی گفتند: نه، معلوم نیست چنین باشد و قدری مباحثه طول کشید، بعد پذیرفت.

مباحثه با مرحوم علامه طباطبائی
خدا رحمت کند آقا سید ابوالقاسم شجاعی و نیز آقا سید حسین شجاعی را. با هر دو رفیق بودم. ایشان داماد آقای مناقبی و آقای مناقبی هم داماد علامه طباطبائی بودند. برای ناهاری مراد دعوت کردند، وقتی رفتم دیدم آقای مناقبی، فلسفی و حدود پنج نفر از علمای تبریز میهمان بودند، یکی از عالمان تبریز به مرحوم طباطبائی - باتندی و خشونت - گفت: این چه حرفی است که شما در تفسیر زده اید در جریان ازدواج فرزندان آدم، خواهر و برادر را با هم همسر کرده اید و... حدیث داریم «قاتله الله آن که چنین بگوید» و تند صحبت کرد.

علامه هم با وقار خاصی که داشتند به آرامی گفتند که: «نظر من این شده است» به تعبیر من «فضولی موقوف!».

بعد فاصله ای شد، من در دفاع از علامه به آن آقای تبریزی

مردم به مظلومیت ما رحم کنند و آرام شوند ولی این جا نه، چیزی نگذشت و آقای فلسفی آمدند و پرسیدند: نفرتی منبر؟ گفتم: این جمعیت را نمی توان آرام کرد، گفت: راست می گویی، مشکل هم هست که ساکت شوند.

بالاخره رفتند منبر و شروع کردند به خطبه با همان لحن... ولی مردم شعار می دادند و توجه نمی کردند، ایشان ناگاه از روی منبر بلند شدند، ایستادند، عبا را در آوردند و آن را تا کردند و کنار گذاشتند، هوا نیز کمی سرد بود لباده ای هم داشتند، آن را هم در آوردند. مردم متحیر شدند که چه شده که آقای فلسفی دارد لخت می شود، کم کم همه متوجه ایشان شدند. یک وقت داد زد: در را ببندید، در که بسته شد، تأکید کرد: ساکت، ساکت و شروع به سخنرانی کرد، عبا را به دوش گرفت و مجدداً به سخن پرداخت، گفت: لا حول و لا قوة الا بالله....

داستان دیگر

من ماه رمضان مسجد بزازها و ایشان مسجد حاج سید عزیز الله منبر می رفتیم، با همان تفاوت صفر تا صد. بعد از ماه مبارک جایی با هم نهار دعوت بودیم، گفتند: ماه رمضان گویا مسجد بزازها بودید، گفتم: آری. گفتند چه می گفتید، گفتم: سوره ماعون را می گفتم. گفت: از مطالب خویش بگو، به شوخی گفتم: حاج آقا همه اش خوب و عالی بود.... بعد به این نکته اشاره کردم که در تفسیر واژه ماعون به سه چیز به عنوان مصداق اشاره شده است. مانع ماعون: الف) کسی است که زکات نمی دهد. ب) اسباب و اثاثیه منزل را که همسایه نیاز دارد مثل فرش، ظروف و... را به همسایه اش نمی دهد. ج) قرض نمی دهد. با این که شرایط قرض هم مهیاست، یعنی قرض گیرنده قابل اعتماد است و پس می دهد.

در باب قرض این روایت معروف را که در دفترچه های قرض



گفتم: مطلب آقا خرق اجماع و حدیث نیست، از ائمه علیهم السلام هم داریم که خواهر و برادر را به هم دادند. بنابراین خرق اجماع و حدیث نیست. بنا بر عقل هم مشکل ندارد؛ زیرا اول خلقت این نسل بوده و در شریعت کنونی نبوده است. بنابراین برخورد شما مناسب نبود.

باز سکوتی مجلس را فرا گرفت، بعد بچگی کردم و گفتم: در تفسیر المیزان، اشکالی مهم هست. آقای فلسفی گفت: بگو، گفتم: نه تا خود آقا دستور ندهند. نمی گویم، از باب ادب و دیگران که باید جواب بدهند. آقای فلسفی اصرار داشت: بازی در نیاور بگو، گفتم: آقا باید بفهمایند.

بعد علامه فرمود: بگو - خدا رحمتشان کند - عرض کردم: دو اشکال به المیزان فی تفسیر القرآن هست. یکی به اصل تفسیر که شما می فرمایید: تفسیر قرآن به قرآن است و سه دلیل آوردم که این ها نادرست است و سه استدلال آوردم که تلازم دارد قرآن با عترت، نه این که قرآن، بی نیاز از عترت باشد «ولا یحتاج الی تفسیر النبی والائمة علیهم السلام»، گفتم: الآن سر سرفره جایش نیست.

ثانیاً: بر همین اساس، شما در تفسیر «الصرط المستقیم» سوره حمد، نوشته اید: «إلیه المصیر» و «إنک کادح الی ربک» را آورده اید و به این جا رسیده اید که: «قد تبین أن السبیل الی الله سبیلان؛ سبیل قریب و هو سبیل المؤمنین، و سبیل بعید و هو سبیل غیرهم».

تا این را خواندم به آقای مناقبی گفتم: تفسیر را بیاور، گفت: رها کن؛ ولی آقای فلسفی رها نکرد و در تأکید اشکال گفتند: ذهنت اسلام و تشیع، برخلاف این است زیرا ظهور این عبارت آن است که یزید و امام حسین علیهم السلام هر دو در راه حقند، فقط یکی زودتر می رسد و دیگری دیرتر و

بعد فنون منبرش را نیز به کار گرفت و روضه حضرت علی اصغر را در امان امام حسین علیه السلام که تیر از اطراف اومی گذرد، مطرح کرد و وضعی که ابن سعد به امام حسین علیه السلام می گوید: یا حسین چرا شما اینقدر استقامت می ورزی، امام به ابن سعد می فرماید: می خواهم راه شما نزدیکتر گردد، ابن سعد می گوید: این که دعوا ندارد خوب یک قدری دیرتر برسد.

خدا رحمت کند مرحوم علامه را که فرمود: منظورم این است که مصلی و شارب الخمر، هر دو در مسیری که حرکت می کنند، هر دو در حوزه ملک خداوند هستند.

من تصور می کردم، مرحوم فلسفی، دیگر در این حوزه ها وارد نمی شود، خواستم وارد شوم. سریع فلسفی گفت: اگر تو کویناً این دو در ملک خداوند حرکت می کنند که بحث قرب و بعد، در تکوین راه ندارد. خداوند نسبت به همه موجودات، یکسان قریب است... پس نتیجه می گیریم که این تعبیر المیزان، عبارت مناسبی نیست.

کمی فاصله شد و من با بچگی بیشتر گفتم: اگر دوست داشته باشند، باز هم هست. باز آقای فلسفی تأکید کردند که گفته شود. این دفعه آقای فلسفی با بیان رسمی گفتند: حاج آقا ایشان می گویند... گفتم: در جلد اول المیزان در بحث جبر و اختیار، حسن و قبح عقلی را منکر شده اید. گفته اید: چون خدا مالک علی الإطلاق است، له أن یتصرف فی کل شیء، أي تصرف، و هر تصرفی بکند لازم فیهِ و لا قبح....

گفتم: خوب، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معصوم است حال اگر خدا ایشان را عذاب کند به اشد العذاب، لا قبح فیهِ؟ این راهم که گفتم، دوباره فلسفی با بیان عالی به بحث پرداختند و خیلی قشنگ یک حسن و قبح عقلی جالب و شیک درست

کردند، و گفتند: این ہم عبارت کہ این گونه است دیگر گفتند: سفرہ را بیاندازد.

ولی مرحوم علامہ، آن حرف اول را در مباحث او آخر تفسیر تغییر دادند و اصلاح فرمودند یعنی «قد تبین أنَّ السبیل إلى اللہ سبیلان» را.

در جلسہ ای دکتر علی شریعتی بود و جلسہ خیلی شیرینی بود، ای کاش ضبط شدہ بود اگر ضبط شدہ بود با خیلی چیزها عوض نمی کردم، بہ او اشکال کردم. دکتر شریعتی گفت: خیلی فاصلہ شدہ است، من یک وقتی گفتہ ام ولی حالا قبول ندارم.

زمانی ہم کہ مادر شریعتی وفات کرد منبری مجلس او من بودم و خود شریعتی ہم حاضر بود، من قدری سربہ سرش گذاشتم و....

در آن جلسہ خودش، پدرش، دکتر رکنی و آقای حسین رزمجو بودند کہ برخی از آنان وفات یافته اند.

پیوست ۲

مرتضوی اصفہانی
مرحوم سید العلماء العاملين، حجة الاسلام والمسلمين، العالم الرباني، المحقق المفسر، الحاج السيد محمد كاظم الموسوي الـاصفہاني (نور اللہ مرقدہ) در سنہ ۱۲۸۸ ہجری قمری در قریہٴ اسفید و اجان یکی از قرای بلوک کرون، کہ فاصلہ این قریہ با اصفہان قریب بہ ۹ فرسنگ است متولد شدہ، و در ۱۴ سالگی بہ علت اشتغال بہ تحصیل و تعلیم

۶۳. از آنجا کہ بہ قرآنی این زندگی نامہ را مرحوم آیۃ اللہ سید ابوالحسن مرتضوی و حجة الاسلام حاج آقا کمال راجع بہ والد خود نوشتہ اند، عیناً از کتاب ارزشمند گنجینہ دانشمندان، ج ۲، ص ۴۰۱-۴۰۳ (چاپ ۱۳۵۲) نقل می شود.

علوم دینیہ با موافقت والد ماجدش مرحوم حجة الاسلام حاج سید حسین، کہ از بزرگترین علمای آن قریہ بہ شمار می آمدہ، بہ اصفہان کہ در آن تاریخ از بزرگترین حوزه های علمیہ جهان تشیع محسوب می شدہ، رفتہ و در مدرسہ جدہٴ کوچک بہ تحصیل و فرا گرفتن علوم مشغول گردید.

اساتید آن مرحوم: مقدمات و ادبیات عالیہ را در نزد استاد الادباء مرحوم آقا سید محمود دہکردی (شہر کرد فعلی) کہ در تدریس مغنی و مطول کم نظیر بودہ است آموختہ و در سطوح، یکی از اساتید معظم لہ مرحوم العلامة الفہامة الفقیہ المدقق آقا میر محمد تقی مدرس ابن مرحوم حجة الاسلام والمسلمين علم الاعلام المير سيد حسن مدرس بودہ، دیگر شیخ الفقہاء والعلماء مرحوم آقا شیخ عبدالکریم جزی - معروف بہ آخوند گزی - (اعلی اللہ مقامہ).

و اما درس خارج فقہ و اصول و قسمتی از این دورا از محضر مرحوم آسید محمد تقی مدرس فرا گرفته، ولی عمدہٴ درس خارج را از محضر سید العلماء العاملين و استاد الفقہاء والمجتہدین مرجع الخاص والعام آیۃ اللہ السید محمد باقر درجہ ای، کہ از اعظم علماء العصر بودہ است، استفادہ نمودہ و در فلسفہ و حکمت اساتید ایشان مرحوم جہانگیر خان قشقایی (اعلی اللہ مقامہ) و عارف ربانی مرحوم آقا ملا محمد کاشی (معروف بہ آخوند کاشی) بودہ اند کہ ہر دو از مفاخر عصر بہ شمار می آمدند و مرحوم ایشان معتقد بہ معنویت فوق العادہ ای برای مرحوم آخوند کاشی بودند و مکرر می فرمودند کہ بسیاری از لطایف عرفانی و رقایق اخلاقی را از محضر آخوند فرا گرفتہ.

معظم لہ پس از طی مراحل تحصیلی و نیل بہ مدارج عالیہ علمی بہ تدریس و تعلیم پرداختند و در اصفہان صدہا نفر از طلاب علوم دینیہ کہ بعضی آنها ہم اکنون از



چنانکه معالجات ایشان زیانزد عده ای از اهالی تهران و اصفهان می باشد

وفات مرحوم مغفور پس از تقریباً سی و پنج سال اقامت در تهران در ماه ذی القعدة الحرام سنه ۱۳۶۶ ق در تهران اتفاق افتاد و جنازه معظم له پس از تشییع کم نظیر از طبقات مختلف به شهرستان قم حمل و در جوار حضرت معصومه علیها السلام در قسمت جنوبی مقبره بیات مدفون گردید. و همان شب از طرف مرحوم آیه الله العظمی آقای بروجردی در مدرسه فیضیه مجلس ترحیم باشکوهی منعقد گردید. علاوه بر مجالس ترحیم متعدده که تا مدتها در تهران و حومه ادامه داشت در نجف اشرف و اصفهان هم مجالس فاتحه برپا گردید

کتابنامه

- اجازات امام خمینی، با پیش گفتار محمد کاظم رحمان ستایش، به کوشش مهدی حاضری، تهران - چاپ و نشر عروج، وابسته به مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول ۱۳۹۴ ش.
- اعلام اصفهان، سید مصلح الدین مهدوی، ج ۱، تصحیح غلامرضا نصراللهی، پیش گفتار محمد علی چلونگر، چاپ اول، اصفهان ۱۳۸۶، سازمان فرهنگی - تفریحی شهرداری اصفهان، مرکز اصفهان شناسی و خانه ملل.
- بوستان معرفت، شرح زندگانی شاگردان آیه الله حکیم جهانگیر خان قشقایی و آیه الله محمد کاشانی، ج ۴، مهدی قرقانی، اصفهان، چاپ اول ۱۳۹۷ ش، انتشارات حکیم قشقایی.
- تحفه اهل ولا، درگرمی داشت خاطره خطیب آل طه، به کوشش سید حسین آل طه، قم، چاپ اول، ۱۳۹۷ ش، ناشر مؤلف.
- تربت پاکان قم، عبدالحسین جواهر کلام، ج ۲ و ۳، قم، انصاریان، ۱۳۸۲ ش.
- تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، مولی فتح الله کاشانی، با مقدمه و باورق دانشمند محترم آقای سید ابوالحسن مرتضوی، تهران، بی تا، انتشارات علمیه اسلامیة.
- جرعه ای از دریا، ج ۱-۳ تاکنون، مقالات و مباحث شخصیت شناسی و کتاب شناسی، فقیه محقق آیه الله حاج سید موسی شبیری زنجانی، قم، مؤسسه کتاب شناسی شیعه، چاپ پنجم سال ۱۳۹۲.
- جمع پریشان، ج ۲، رضا مختاری، قم - دلیل ما، ۱۳۸۲ ش.

شخصیت های علمی محسوب می شوند در مدرسه جده کوچک و مسجد دارالشفاء استفاده می کردند و پس از هجرت به طهران در سالهای اخیر در مسجد مرحوم حاج سید عزیز الله واقع در بازار نیز تدریس می کردند.

علاوه بر تدریس، به بیان معارف اسلام و حقایق دین و تفسیر قرآن مبین و امر به معروف و نهی از منکر اهتمام زیادی داشتند و در این راه مجاهدتها نموده و رنجهای فراوان متحمل شدند و در زمان سابق [دوره رضا شاه] روزهایی در گوشه زندان و پس از آن ماهها به اجبار در زاویه خانه به سر می بردند و پس از آن در سنوات اخیر تنها به تفسیر قرآن در محافل و مجالس صالحه می پرداختند و عده ای از خواص از لطایف و دقایق تفسیری وی استفاده می نمودند که هنوز برخی از آنان در قید حیاتند و به عقیده کثیری از دانشمندان در عصر خود در تفسیر آیات و تحقیق در معانی آنها کم نظیر بوده است.

و متأسفانه از آن مرحوم تألیفات مرتب و منظمی در دست نیست، لکن نسبت به کثیری از آیات قرآن و پاره ای از روایات مشکله تحقیقاتی نموده و به طور ایجاز و اشاره بر اوراق عدیده مطالبی قابل استفاده یادداشت فرموده و مدتی است این حقیر (سید ابوالحسن مرتضوی) تصمیم دارد به خواست خداوند متعال آنها را جمع آوری نموده، پس از تنظیم به طبع برسانم. امیدوارم خداوند متعال توفیق انجام این امر را عنایت فرماید.

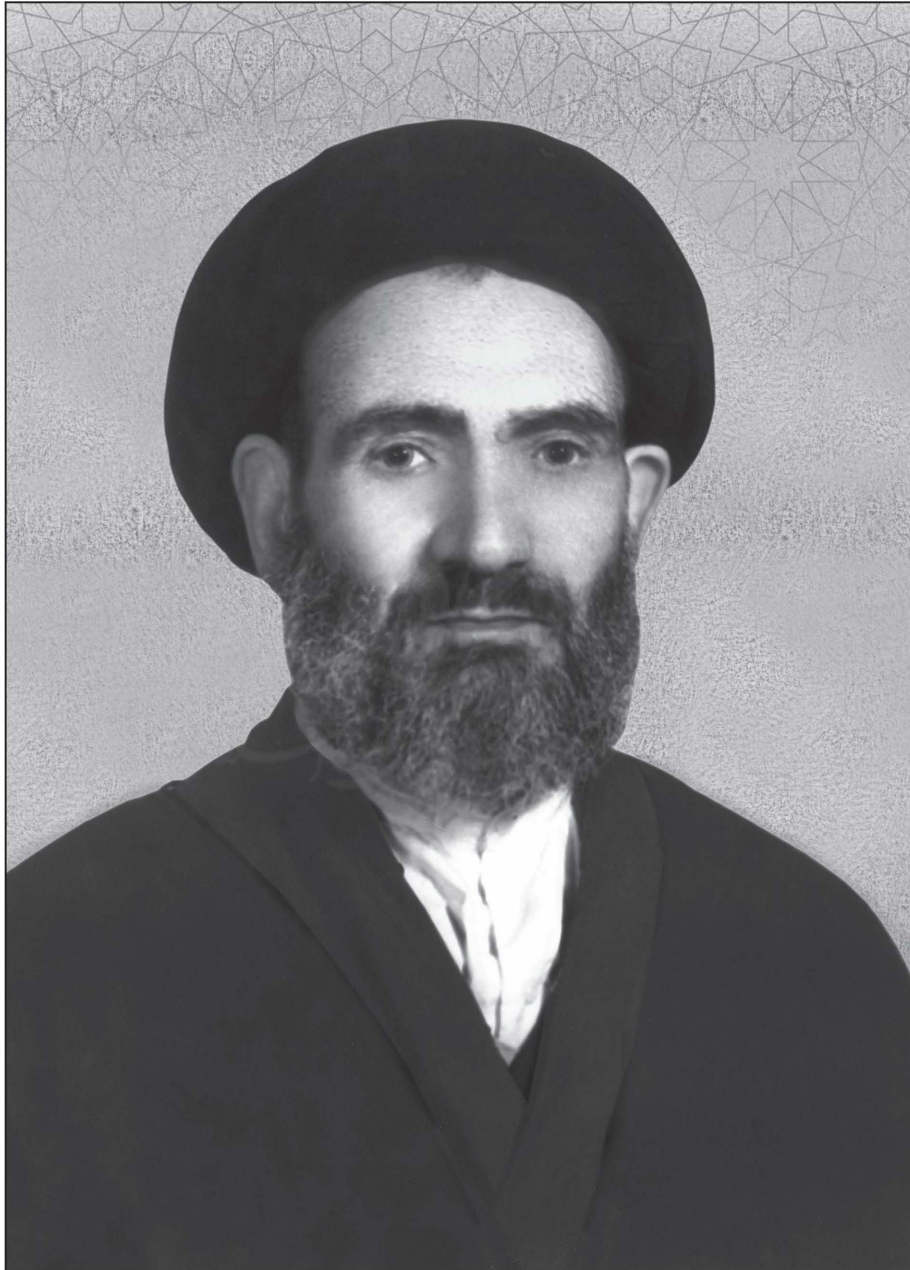
ضمناً یادآور می شود مرحوم معظم له غیر از ادبیات و فقه و اصول و حکمت و فلسفه و تحقیقات در آیات قرآن و روایات صعبه، در کثیری از علوم غریبه و صنعت شیمی و طب قدیم و خواص ادویه مفرده و مرکبه و کیفیت ترکیب آنها نیز اطلاعاتی وسیع داشتند به طوری که گاهی بعضی امراض صعب العلاج را با داروهای یونانی درمان می نمودند

- حدیث نصر، سید حسین کشفی، قم، مؤسسه کتاب‌شناسی شیعه، ۱۳۹۷ ش.
- خاطرات مرضیه حدیدچی (دب‌باغ)، به کوشش محسن کاظمی، تهران، چاپ اول ۱۳۸۰ ش، سورۀ مهر، دفتر ادبیات انقلاب اسلامی.
- دانشمندان و بزرگان اصفهان، مصلح‌الدین مهدوی، ج اول، تصحیح و اضافات، رحیم قاسمی، محمد رضا نیلفروشان، چاپ اول، اصفهان، انتشارات گلدسته، ۱۳۸۴ ش.
- الذریعة إلى تصانیف الشيعة، محمد محسن الشهير بالشیخ آقا بزرگ الطهرانی، طهران، الطبعة الثانية ۱۳۹۱ هـ ق، ۱۹۷۲ م.
- رجال اصفهان یا تذکرۃ القبور، آخوند ملا عبد‌الکریم جزی، با حواشی و ملحقات به قلم سید مصلح‌الدین مهدوی، چاپ دوم، ۱۳۲۸ ش بی تا وی جا.
- زندگانی حضرت آیه الله چهارسوق، آیه الله حاج سید محمد علی روضاقی، قم، مؤسسه کتاب‌شناسی شیعه، چاپ اول ۱۳۹۶ ش.
- سیر مبارزات امام خمینی در آینه اسناد به روایت ساواک، ج ۴، تهران، چاپ اول ۱۳۸۶، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- شرح حال عالم جلیل‌القدر آیه الله شیخ عبد‌الکریم گزّی، ستاد بزرگداشت شیخ عبد‌الکریم گزّی، قم، انتشارات ابوالحسنی، ۱۳۹۳ ش.
- شرح زندگانی حضرت آیه الله حاج شیخ مرتضی حائری (رحمه الله)، سید صادق حسینی یزدی، قم، انتشارات الماس، ۱۳۸۱ ش.
- صحیفه امام: مجموعه آثار امام خمینی ج ۲۰۱، (بیانات، پیام‌ها، مصاحبه‌ها، احکام، اجازات شرعی و نامه‌ها)، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۸۹، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- غنا، موسیقی، به کوشش رضا مختاری و محسن صادقی، ج ۳، قم، بوستان کتاب قم.
- فهرس اعلام الذریعة إلى تصانیف الشيعة، ج ۳، تهران چاپ دانشگاه تهران، ۱۴۱۹ هـ ق.
- کارنامه همای، عبد الله ناصری، تهران، انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۳۶۷ ش.
- کتاب تاریخ اصفهان، سلسله سادات و مشجرات و مسطحات، انساب و نسب امامزاده‌های اصفهان، جلال‌الدین همای شیرازی اصفهانی، به کوشش ماهدخت همای، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۹۰ ش.
- گزیده دانشوران و رجال اصفهان و زندگی‌نامه خودنوشت مؤلف، سید محمد علی مبارکه‌ای (م ۱۳۶۵ ق)، به کوشش رحیم قاسمی، قم، مؤسسه کتاب‌شناسی شیعه، ۱۳۹۸ ش.
- گفتار و عاظم، مجموعه سخنرانی‌های جمعی از دانشمندان و وعاظ مشهور ایران، محمد مهدی تاج لنگرودی واعظ، ج ۲، تهران، چاپ ۱۳۸۴، انتشارات نهاوندی.
- گنجینه دانشمندان، شیخ محمد شریف رازی، تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۵۲ ش، ج ۲ و ج ۹.
- مخطوطات مکتبه المرتضوی، سید احمد الحسینی، مجمع الذخائر الإسلامیة، چاپ اول ۱۴۲۴ قمری برابر با ۲۰۰۳ میلادی، مشهد مقدس، مجمع الذخائر الإسلامیة.
- مجالس اهل ایمان، در مساجد و تکایای اصفهان، علامه سید محمد علی روضاقی، انتشارات کانون پژوهش اصفهان، چاپ اول، ۱۳۸۶ ش.
- مذکرات، حول الدول العربیة والإسلامیة، السید مرتضی الرضوی، راجعها علی الرضوی، الطبعة الأولى، ۱۴۳۲ ق، تهران، مؤسسه الآفاق.
- مزارات اصفهان، سید مصلح‌الدین مهدوی، تصحیح دکتر اصغر منتظر القائم، چاپ ۲، ۱۳۸۴ دانشگاه اصفهان.
- مشاهیر مزار علامه ابوالعالی کلباسی، علی کرباسی زاده اصفهانی، اصفهان، کانون پژوهش، ۱۳۸۴ ش.
- مشعل معرفت، ارج‌نامه آیه الله سید جعفر سیدان، جمعی از نویسندگان قم، چاپ اول ۱۳۹۵، مؤسسه معارف اهل بیت (علیهم‌السلام) و همکاران.
- مفاخر اسلام، علی دوانی، ج ۱۱، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی و کنگره بزرگداشت محدث قمی، چاپ سوم.
- نگاهی به احوال و افکار آیه الله دکتر سید مرتضی مستجاب الدعواتی، سید مرتضی مستجاب الدعواتی، اصفهان، سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان، چاپ اول، ۱۳۹۶ ش.
- نهضت اسلامی در غرب ایران، هیئت علمی، چاپخانه شرکت سهامی کرمانشاه، بی تا.
- نهضت روحانیون ایران، علی دوانی، جلد ۵، مجلد، تهران - چاپ دوم، ۱۳۷۷ ش، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- همای معرفت، زندگینامه و آثار استاد جلال‌الدین همای، میترا هاشمی، اصفهان، سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان، مرکز اصفهان‌شناسی و خانه ملل، ۱۳۸۵ ش.
- یادنامه مرحوم حاج آقا رضا عمادزاده، به مناسبت یکمین سال درگذشت، تألیف جمعی از نویسندگان، اصفهان، چاپ اول ۱۳۷۹ ش، انتشارات حسینیة عمادزاده.
- یاد آن کیمیاگر تنها، مجموعه گفت و گوهای درباره استاد فقید محمود شهابی خراسانی، به کوشش محسن دریایی، چاپ اول، تهران، ۱۳۹۵ ش، سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ و نشر بین الملل.

سید محمد کاظم مرتضوی



سید ابوالحسن مرتضوی



سید کمال مرتضوی همراه فرزندش سید جمال مرتضوی



سنگ قبر سید محمد کاظم مرتضوی

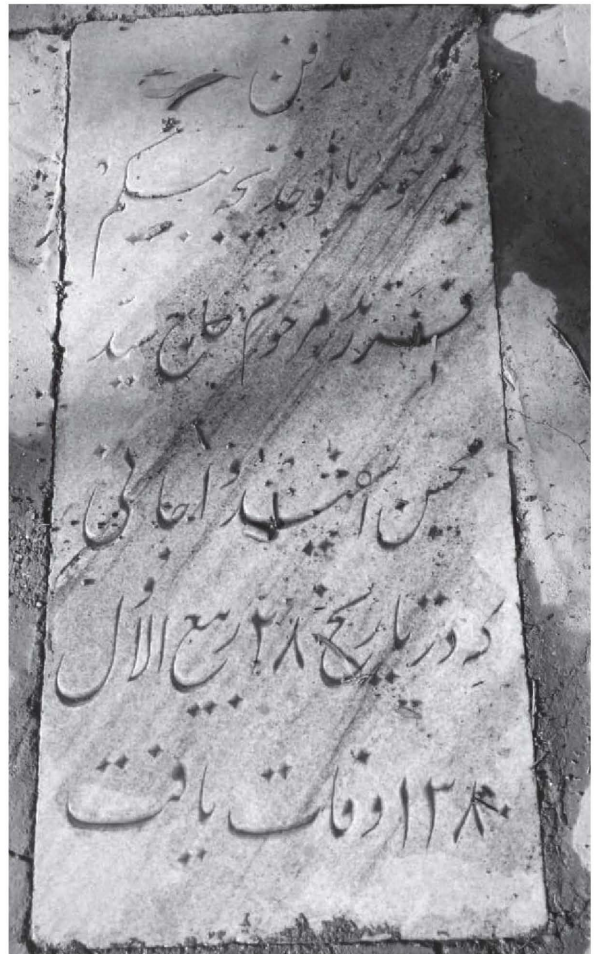
سنگ قبر سید ابوالحسن مرتضوی



[illegible]



تہران، آبان ۱۳۴۵ ش، از راست حضرات آیات: سید مہدی
روحانی، سید جمال مرتضوی، سید موسیٰ مازندرانی،
سید کمال مرتضوی، حاج آقا نصر اللہ شاہ آبادی،
شیخ محمد باقر نجفی، سید محمود رجائی موسوی



لوہ قبر ہمسر حاج سید ابوالحسن مرتضوی

نمونه ای از حمایت سید کمال مرتضوی و جمعی از علما از امام خمینی

نامه آقایان علماء و روحانیون نهران به عنوان سفیر کبیر ترکیه راجع به تبعید مرجع
شیعیان جهان حضرت آیت الله العظمی آقای خمینی مدظله علی رؤس المسلمین

بسمه تعالی

جناب آقای سفیر کبیر ترکیه دام مجده

پس از اهداء تحیات، به طوری که پاره ای از مقامات رسمی اطلاع داده اند حضرت
آیت الله العظمی آقای خمینی که از مراجع تقلید و از شخصیت های برجسته عالم اسلام
می باشند به کشور ترکیه تبعید گردیده اند. چون معظم له مورد توجه عموم مسلمین
مخصوصاً جامعه روحانیت بوده و خواسته ایشان در حقیقت خواسته عموم دینداران و
علاقه مندان به حفظ استقلال کشور و حقوق مسلمین می باشد، لذا از آن جناب انتظار
داریم اولاً دولت متبوع خود را به موقعیت و شخصیت ممتاز ایشان توجه و تأکید فرمایند
که موجبات استراحت خاطر خطیر ایشان را فراهم، ثانیاً از سلامتی معظم له این جانبان
را مستحضر تا به اطلاع عموم برسد.

سید صدرالدین جزایری - الاحقر سید علی اصغر خوئی - باقر طباطبائی قمی - محمد
حسین الطباطبائی العلوی - علی فلسفی تنکابنی - کمال مرتضوی - الاحقر محمد تقی
النجفی البروجردی - الاحقر سید شمس الدین ابهری - احمد الحسینی الشهرستانی -
الاحقر حاج سید هادی خسرو شاهی - الحاج سید آقا الموسوی الخلیفالی - الاحقر
علینقی الموسوی التهرانی - ابوالقاسم فلسفی تنکابنی - نجفی الموسوی الشهرستانی -
الاحقر غلامحسین الجعفری - محمدحسین الحسینی التهرانی - حسن سعید - الاحقر
مصطفی مسجد جامعی - ابوالفضل نجم آبادی - جعفر خندق آبادی

نمونه دستخط سید ابوالحسن مرتضوی

بسمه تعالی

عموزده مکرم جناب آقای حاج سید مصطفی مرتضوی اجداد زید غره
 مودع می دارد راجع نقطه زمینی که معروفست بیابان لای چنانچه یکی مدانید مرحوم
 این نقطه زمین را در حدود مشخصات معلومست وقف نموده در عوائدش جز فساد در تصرف
 علیه الشهدا امام حسین علیه السلام در لیسان را در عهده شاد و مرحوم حاج سید حسین در روز وفات
 و شاد و وفات خود متورن در هر مراد وصیت نماید با کمال مراقبت انجام دهد و این جانب
 را تنظیم نمودم و فرد هم ناظر استصواب از جانب این مرحوم بودم چنانچه در حق وصیت نامندرج
 و اکنون که یکی از درویشی بر عتبت ایزدی بپیر کشته این تولیت در عهده شاد و فرزند شاد
 آید و زاده است در هر حال و قفیت این زمین مسلم است و قفیت آن در حضور این
 تحقیق یافته و هیچ حق باین زمین ندارد و کمال رش تمام و رش معین شد و رش
 قرار گرفت و ادعای آنها مسموع نیست در این محرم مرحوم حاج سید حسین در این زمین
 که اکنون در تحت نظر آقای آید نور آله است ایشان می توانند تبدیل چنانچه
 بطوریکه اصل کمال معروف علیه مر باشد و چون این تقسیم بین شاد و حاج سید
 از ناحیه واقف نموده و شاد و فرزند و فراده اید شاد می توانند با ایشان
 کنند و تمام این زمین بکلی است اصل بباد که کشته بهر حال بنا و تصدیق کنیم که ترا
 کینه در تقسیم و تلافی در این وقف موجود نیاید و کثرت آن در این کینه نخواهد
 زاده عرفی نیست اسلام تا پنج ۲۸ شهر رجب ۱۴۰۱

حاشیہ آیۃ اللہ روضاتی بر اعلامیہ ترحیم آقای سید ابوالحسن مرتضوی

فوت سید و غلط فاضل خلیفہ علیہ الرحمۃ مرحوم حاج سید ابوالحسن مرتضوی کرم اللہ وجہہ فرزند مرحوم آقای سید کاظم کرم اللہ وجہہ عالم زونین مشہور مدفون
رعقہ کتبہ الطہرہ عند علم ۲۶ شہر ربیع الثانی ۱۳۸۱ مطابق ۲۸ ذی القعدہ ۱۴۰۲ در منزل مسکنہ خود در تہران گویا عارفہ سکتہ داماد فقید دیگر
ما زادوا آخرتہ اما فی حیاتہ اللہ
۲۷ روز چنانہ ہم ہر روز چرا
بقصر حضرت علی بن جعفر مدفون گردید ۲۰ رزمہ ارتقا

اذا مات العالم تلم فی الاسلام ثلثہ لایسداشی

بانهایت تاسف و تاثیر یکی از ستارگان فروزان آسمان علم و
دیانت و تقوی بخاموشی گرائید
عالم ربانی و فاضل صمدانی حضرت حجة الاسلام و المسلمین
آقای حاج سید ابوالحسن مرتضوی کرونہ
به ملکوت اعلی پیوست

برای عرض تسلیت به پیشگاه مقدس حضرت امام زمان (عج) مجلس
ترحیمی روز پنجشنبہ اول مہرماہ ۱۳۶۱ پنجم ذیحجہ ۱۴۰۲ کہ مصادف با ہفتمین روز
درگذشت آن فقید سعید است از ساعت ۸ الی ۱۱ صبح در حسینہ
عمادزادہ احمد آباد برقرار می باشد شرکت در این مجلس تعظیم شعائر اسلام
و موجب خشنودی حضرت ولی عصر (عج) خواهد بود

حسین الموسوی الخادمی سید مصطفی مہدوی

رضا عمادزادہ

چاپ سعدی اصفہان . تلفن ۲۱۶۰۷

جزء ۵۷م تفسیر کبیر

منهج الصّافين

في الزام المخالفين

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بامقصدہ و پادرتی و اشہد محترم آقا حاج سید ابوالحسن مرتضوی
و تصحیح جناب آقا میر علی اکبر غفاری

حق چاپ با این حواشی محفوظ است

اعتبارات علمی اسلامیہ

بازار شیرازی - جنب نوروز خان

٢٩٤٦٧ قلین

چاپخانه حیدری - افست

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(تذکار لازم بقلم محشی)

بہون عنایت ربانی و برکت این کتاب مقدس آسمانی پاورقیہای کتاب شریف منہج الصادقین در تاریخ ۲۸ شہر جمادی الثانیہ سال ۱۲۸۸ ہجری قمری پنجمۃ فرومایۃ ابن حقیر بیابان رسید (وله الحمد فی الآخرۃ والاولی) و اکنون کہ جلد دہم یعنی آخرین مجلدات این کتاب خاتمہ پذیرفت لازم است کہ اذہان خوانندگان محترم مخصوصاً ارباب دانشرا بدین نکات ذیل متوجہ ساختہ و دو موضوعرا تذکار دہم: اول آنکہ نگارشات ابن حقیر در این اوراق ہرچند بسبکی و ارتباط کامل بتفسیر قرآن کریم دارد و لکن چون علم تفسیر از علوم عالیہ و نفیسہ است بلکہ علمیت کہ مشتمل است بر علوم و فنون بسیار و ہر گاہ کسی دارای علوم و فنون مختلفہ نباشد نمی تواند قدم در حریم مقدس تفسیر بگذارد و نگارندہ خویشتن را لایق و شایستہ این مقام ارجمند و مرتبہ بلند نمیدانست ازاینرو نگارشات خود را بنام تفسیر قرآن موسوم نکرد و بدین عنوان معنون ساخت بلکہ آنچہ در این اوراق برشتہ تحریر درآمد با تفسیر لغات مشککہ و عبارات مبہمہ این کتابست و یا توضیح سخنان بعضی مفسرین است کہ بطور اجمال تقریر کردہ اند و یا ترجمہ کلمات آنان بطریقی صورت نگرفتہ کہ نقاب از چہرہ مراد برگشاید و معنی را روشن سازد و یا اشارہ است بخطا و احتیاج آنکسانیکہ آیات قرآنرا برخلاف مبانی مقدسہ دین و اصول مسلمہ مذهب تأویل نمودہ اند و یا برخلاف ظواہر و نصوص قرآن و روایات و برطبق آراء و اوہام بعضی از عرفاء و فلاسفہ و حکماء توجہ کردہ اند و یا شرح پارہای از احادیث و روایات ضعیفہ و مجموعہ است کہ اکثر آنها از طرق عامہ منقول و در کتب فریقین مسطور است و امثال ذلک. دوم آنکہ این مطلب معلوم و مسلم است کہ آزادی بکر و اندیشہ و ہم چنین حریت و طلافت قلم کہ ترجمان اندیشہ است در طرز تالیف و تصنیف و تنظیم مطالب مندرجہ تأثیر مهمی دارد و مؤلف یا مصنف تا از احاطہ فکر و قلم آزاد نباشد نمی تواند مقاصد خویشرا چنانچہ باید و شاید مستدل و مبرہن برشتہ تحریر در آورد و متأسفانہ ابن حقیر در نگارش پاورقیہای این کتاب از این نعمت و مزیت بی نصیب بودم زیرا کہ این چاپ حاضر ہرچند با چاپ قبل از حیث درشتی و روشنی کلمات و حروف قرآن و ہم از حیث وقت بیشترینیکہ در تصحیح آن بمعل آمدہ تفاوت بسیار دارد ولی مواضعیکہ برای حواشی این نویسنده معین گردیدہ بود عیناً همان جاہائیکہ در چاپ سابق بقلم یکی از دانشمندان محترم محشی شدہ و بدیہیست کہ این معنی از جہات عدیدہ نگارندہ را در محدودیت شدیدتی میافکند مثلاً در مواضع بسیاری محشی سابق موضوعیرا واضح و روشن پنداشتہ و چیزی دربارہ آن ننوشتہ و دیگری در اثر اختلاف ذوقها و سلیقہا همان موضوعرا قابل بحث و توضیح میدانند ولی چون محلی برای نوشتن ندارد خود داری میکند و برعکس ہا جاہائیکہ محشی سابق قابل بحث و تحقیق دانستہ و سخنانیرا بقلم آورده ولی محشی لاحق تمام آن نگارشاترا توضیح واضح یا تطویل بلا طائل می شمارد و یا مطلبی مثلاً در نظر آن محشی صحیح است و بمقتیدہ این بک باطل و آنکہ باطل میدانند ہر گاہ بخواہد بطلان آنرا با دلیل ثابت و مدعای خویشرا نیز با مقدمات علمی مبرہن نماید پس در اینصورت محل مناسبی لازمست تا افکار نویسنده برشتہ تحریر درآید باری ابن حقیر در نوشتن حواشی این کتاب از ہر حیث در تنگنای محدودیت و تبہیت بودم و بنا براین دانشمندانیکہ بذل توجہ بدین حواشی میفرمایند ہر گاہ بخطا و احتیاجی برخوردارند بقدر وسعتان در اصلاح آن بکوشند و از خطا و تقصیر ابن حقیر چشم ببوشند و ہر جا کہ بر عمی و نقصی آگاہ گشتند با نقطہ ضمیرا دریافتند نکته گیری نمرمودہ عفو و اغماض نمایند و آخر دعوانا ان الحمد للہ رب العالمین.

ابوالحسن الموسوی الاصفہانی المعتبر بمرتضوی